

تأملی بر مأموریت‌های یک دیکتاتور دست‌نشانده

«جستارهایی پیرامون تأثیرات سیاست‌های حکومت دیکتاتوری رضاخان در منطقه گرگان و دشت»

غلامرضا خارکوهی*

◆ اشاره

سیاه‌ترین فصل تاریخ معاصر ایران با کودتای رضاخان آغاز شد. کودتایی که پیامد بسیار سنگین و وحشتناکی برای مردم کشور ما داشت و موجب شد مردم مسلمان ما بیست سال اسیر سیاست‌های دیکتاتوری و استبدادی و غربگرایانه او شوند. رضاخان گفته بود باید ایران را چون فرنگ ساخت و به همین خاطر برای تحقق این آرزو از هیچ کوششی دریغ نکرد. گرچه عمر حکومت او بیست سال به‌طول انجامید، ولی برنامه‌های ضد‌مردمی او به‌ویژه در عرصه سیاسی و دینی توسط فرزندش - محمدرضاشاه - به مدت سی و پنج سال دیگر ادامه یافت. در این مقاله ما به شرح مهم‌ترین مأموریت‌های حکومت

* فوق‌لیسانس مدیریت آموزشی و تاریخ‌نگار انقلاب در استان گلستان.

دیکتاتوری رضاخان در خصوص نابودی مرجعیت، قدرت ملی و تأثیر آن بر منطقه گرگان و دشت (استان گلستان) می‌پردازیم.

◆ مأموریت‌های شوم یک دیکتاتور

استعمارگر پیر یعنی انگلستان که در آن دوران از بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان‌خوار و از دشمنان سرسخت اسلام به‌شمار می‌رفت، با اجرای کودتای شوم سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش در ایران و روی کار آوردن «رضاقزاق»، معروف به «رضاخان میرپنج» - که بعدها به «پهلوی» تغییر نام داد- در واقع فصل سیاهی را در تاریخ کشور ما آغاز کرد که به مدت بیست سال به‌طور اخص و پنجاه و هفت سال به‌طور اعم آثار مخرب آن آشکارا بر چهره ملت مسلمان ایران خودنمایی کرد. ارتشبد فردوست در خاطراتش صراحتاً می‌نویسد:

رضاخان یک عامل انگلیس بود^۱ و در این تردیدی نیست. کودتای ۱۲۹۹- طبق اسنادی که دیده‌ام و شنیده‌ام- در ملاقات ژنرال آیرون‌ساید انگلیسی با رضا، با حضور سیدضیا، طباطبایی برنامه‌ریزی شد و پس از کودتا هم قریب به پنج سال طول کشید تا به سلطنت رسید.^۲

پس از تثبیت سلطنت دست‌نشانده رضاخان، اجرای برنامه‌های ظالمانه اقتصادی، نظامی، سیاسی، فرهنگی و سرمایه‌داری در ایران با حمایت انگلستان با شدت بیشتری ادامه یافت.^۳ در

۱. البته رضاخان گاهی به منظور جلب حمایت داخلی ژست ضدخارجی می‌گرفت و خود را مخالف سلطه بیگانگان و مدافع منافع ملت نشان می‌داد؛ چنان‌که در تاریخ ۱۳ تیرماه سال ۱۳۰۶ هیئت وزیران به ریاستش الغای کاپیتولاسیون را تصویب و چند روز بعد آقای داور وزیر عدلیه وقت آن را به محاکم ولایات و ایالات از جمله منطقه استرآباد (استان گلستان فعلی) ابلاغ کرد. هر چند که پسر ناخلف رضاخان در سال ۱۳۴۳ دوباره قانون را برای مستشاران امریکا تصویب و ابلاغ نمود که فریاد اعتراض حضرت امام خمینی (س) درآمد؛ به‌طوری‌که رژیم محمدرضاشاه تاب نیاورد و آن حضرت را دستگیر و به مدت ۱۴ سال به خارج از کشور تبعید نمود.

۲. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۸۲.

۳. شاپور رواسانی، دولت و حکومت در ایران، تهران، شمع، بی‌تا، ص ۱۲۵.

چنین شرایطی پهلوی اول با کمک نظامیان و سیاستمداران وابسته و روشنفکران غربزده به غارت ایران پرداخت. چنان‌که دکتر مجد می‌گوید:

غارت ایران به وسیله رضاشاه واقعاً عظیم بود. طبق اسناد امریکایی، محصول زراعت روستاهایی که رضاشاه غصب کرده بود هر ساله به روسیه و آلمان صادر می‌شد و پول آن به حساب‌های بانکی شاه در لندن، سوییس و نیویورک واریز می‌شد. درآمد صادرات تریاک ایران به هنگ‌کنگ و چین هم در حساب‌های بانکی شاه در لندن و نیویورک ذخیره می‌شد. حتی گله‌های گوسفند و چوب‌های [جنگل‌های] منطقه دریای خزر هم به روسیه صادر و به دلار تبدیل شده و در بانک‌های خارج ذخیره می‌شدند. توجه کنید که در سال ۱۹۴۱ میلادی کل گردش پول بانک صادرات و واردات امریکا صد میلیون دلار بود. در این زمان رضاشاه دویست میلیون دلار پول نقد داشت. من تصور نمی‌کنم که راکفلر هم در آن زمان چنین پول نقدی در اختیار داشت. ما همچنین به طور مستند می‌دانیم که رضاشاه بهترین قطعات جواهرات سلطنتی ایران را خارج کرد و فروخت. به این ارقام اضافه کنید هفت هزار روستا، هتل‌ها و کارخانه‌ها و غیره را.^۱

اما مهم‌ترین مأموریت رضاخان از بین بردن مرجعیت قدرت ملت ایران، سکولاریزه کردن کشور و عملی کردن «تز اسلام‌زدایی» و حاکمیت بخشیدن به ارزش‌های فاسد غربی در جامعه اسلامی ایران بود؛ چنان‌که وی به علی دشتی - روزنامه‌نگار درباری - گفته بود باید ایران را چون فرنگ ساخت. او هیچ تقیدی نسبت به مبانی دین مبین اسلام نداشت. لابد به همین دلیل بود که محمدرضا پهلوی یک‌بار گفته بود که پدرش از دین زرتشت تمجید می‌کند.^۲ چنان‌که دیدیم رضاخان در راستای سیاست دین‌زدایی و سکولاریزه کردن کشور به ممنوعیت عزاداری امام حسین(ع) پرداخت. به دنبال این دستور، مأموران امنیتی مانع حرکت دسته‌های سینه‌زنی، زنجیرزنی و تعزیه‌خوانی، نوحه‌خوانی و سخنرانی‌های وعاظ و روحانیان می‌شدند.

۱. بخشی از گفت‌وگوی آقای عبدالله شهبازی با دکتر محمدقلی مجد مؤلف بریتانیا و رضاشاه؛ غارت بزرگ.

۲. حسین فردوست، همان، ص ۷۲.

در نتیجه آنها بسیاری از مساجد و تکایا را تعطیل کردند و اماکن مذهبی و عبادی را مبدل به انباری و گداخانه و مشاغل پست نمودند. مأموران رژیم همه‌جا چهارچشمی مراقب بودند که در مساجد و تکایا و حسینیه‌ها، حتی در منازل هم مراسم عزاداری حضرت اباعبدالله(ع) برگزار نشود و اگر صدای روضه‌ای از جایی بلند می‌شد، بی‌درنگ عوامل آن را با روضه‌خوان بازداشت و به باد ضرب و شتم می‌گرفتند و به زندان می‌بردند. به همین سبب مردم گرگان در ایام محرم و مخصوصاً تاسوعا و عاشورا به صورت پنهانی به خارج از شهر، در اراضی کشاورزی و باغات و جنگل‌های اطراف می‌رفتند و دور از چشم مأموران رضاخان به نوحه‌خوانی و عزاداری می‌پرداختند.

آقای نکریا فرقانی در این زمینه می‌گوید:

بعد از این که رضاخان عزاداری امام حسین(ع) را ممنوع اعلام کرد، مردم مسلمان گرگان علی‌رغم سخت‌گیری‌های بیش از حد مأموران، باز هم دست از عزاداری برنداشتند. به خاطر همین مخفیانه در منازل و یا در روستاهای اطراف مثل اراضی لم‌بزرع از جمله روستای زنگیان می‌رفتند و در روز عاشورا به عزاداری می‌پرداختند. به خاطر همین بود که تکیه‌های گرگان محل اسکان گدایان و افراد بی‌بضاعت گردیده بود.^۱

گرچه رضاخان در ابتدای حکومتش با پیشه کردن سیاستی دوگانه، یعنی تظاهر به اقامه برخی از شعایر اسلامی، عده‌ای را فریب داد تا در تحکیم پایه‌های قدرتش با مشکل کمتری روبه‌رو گردد، اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد که اندکی پس از روی کار آمدن رضاخان، حمله به مذهب و دیانت در برخی از مطبوعات رواج یافت. این بی‌حرمتی‌ها که با حمایت حکومت صورت می‌گرفت، تا آنجا پیش رفت که موجبات اعتراض روحانیت را فراهم کرد و دولت را مجبور ساخت تا در سال ۱۳۰۱ هـ.ش اعتراض علمای اسلام را مورد توجه قرار دهد. در قسمتی از این قانون آمده است:

عموم مدیران جراید و یا مجلات و ارباب مطابع باید ملتزم شوند که هر وقت بخواهند

در امور مربوطه به دین اسلام و مذهب اصولاً و یا فروعاً انشا و یا نقلاً ولو هزلاً چیزی طبع کنند قبلاً به ناظر شرعیات... مراجعه نمایید تا مذاقه نموده پس از آنکه عدم مضر بودن آن به دین اسلام و مذهب کتباً تصدیق شد طبع و نشر کنند.^۱

البته این قانون فقط روی کاغذ ماند و عملاً فاقد ضمانت اجرایی بود، چراکه هدف رضاخان در باطن چیزی جز تعمیق و تثبیت حکومت مطلقه‌اش و نیز به‌کار گرفتن طرح نابودی فرهنگ ملی و دینی نبود. به همین سبب ایران رفته‌رفته با قدرت گرفتن او چهره گویاتری از غربزدگی صرف به‌خود گرفت و ارزش‌های الهی و جاری در میان مردم، جای خود را به فرهنگ برهنگی و خودباختگی غربی داد. در همین راستا بود که کمتر از یک سال پس از کودتای رضاخان، یعنی در سال ۱۳۰۰هـ.ش با گردآوری زنان بدکاره در یکی از مناطق تهران (که بعدها به شهر نو شهرت یافت) اولین فاحشه‌خانه رسمی برای انهدام مسلمانی مردم و از میان بردن عفت و پاکدامنی زنان و دختران مسلمان و محجبه تأسیس گردید. در سال ۱۳۰۴ مؤسسه پیشاهنگی جوانان تشکیل شد که گام دیگری در غربی کردن دختران و پسران مسلمان دانش‌آموز بود. وقتی در آذرماه سال ۱۳۰۴هـ.ش مجلس مؤسسان - که آلت‌دست رضاخان بود - سلسله قاجار را منقرض کرد و منصب پادشاهی را به رضاخان و نسل بعد از او سپرد، رضاخان به آرزویش که تکیه بر تخت سلطنت بود، رسید و این مقام در واقع بهترین و مهم‌ترین موقعیت برای او بود تا اهداف شوم خود را در خصوص غربی کردن کشور و بی‌قیدوبند کردن زنان و دختران به مرحله اجرا بگذارد. به راستی آیت‌الله مدرس که در سال ۱۳۱۶هـ.ش به دست رضاخان به شهادت رسید، در سال ۱۳۰۳هـ.ش به نحو احسن اهداف شوم رضاشاه را پیش‌بینی کرد و گفت:

در رژیم نویی که نقشه آن را برای ایران بینوا طرح کرده‌اند نوعی از تجدد به ما داده می‌شود که تمدن غربی را با رسواترین قیافه، تقدیم نسل‌های آینده خواهند نمود...

۱. قوانین و مقررات مربوط به معارف و مدارس، احصاییه معارف و مدارس سال‌های ۱۳۰۸ - ۱۳۰۷، تهران، بی‌نا، بی‌تا، ص ۲۰.

قریباً چوپان‌های قریه‌های قراعینی و کنگاور با فکل سفید و کراوات خودنمایی می‌کنند... درهای مسجد و تکایا به عنوان منع خرافات و اوهام، بسته خواهد شد. اما سیل‌ها از رمان‌ها و افسانه‌های خارجی که در واقع جز حسین کرد فرنگی و رموز حمزه فرنگی چیزی نیستند به وسیله مطبوعات و پرده‌های سینما به این کشور جاری خواهد گشت؛ به طوری که پایه افکار و عقاید و اندیشه‌های نسل جوان از دختر و پسر تدریجاً بر بنیاد همان افسانه‌های پوچ قرار خواهد گرفت و مدنیت مغرب و معیشت ملل مترقی را در رقص و آواز و دزدی‌های عجیب آرسن لوپن و بی‌عفتی‌ها و مفاسد اخلاقی دیگر خواهند شناخت؛ مثل آنکه آن چیزها لازمه متمدن بودن است.^۱

چندی بعد بر همه آگاهان ثابت شد که پیش‌بینی‌های شهید مدرس درست و حقیقتاً بجا بوده است؛ چنان‌که رضاخان پس از تحکیم قدرتش با حمایت دولت انگستان، دست به اقداماتی زد که روی تاریخ را سیاه کرد، به طوری که برخی از مردم می‌گفتند صد رحمت به شاهان قاجار! شاید به همین دلیل است که غربی‌ها او را پدر ایران مدرن و بانی مدرنیته در ایران می‌دانند. اما به قول یکی از پژوهشگران تاریخ معاصر، بزرگ‌ترین افسانه‌ای که درباره رضاشاه ساخته شده، معرفی او به عنوان «بنیانگذار ایران نو» و «مدرنیزه‌کننده ایران» است؛ هشتاد سال است که آنها این دروغ را به خورد ما می‌دهند. حتی محافل خاصی در لندن در حال تهیه کتاب جدیدی هستند که طی آن رضاشاه را به عنوان معمار «ایران نو» مطرح کنند.^۲ در ادامه برای معرفی بهتر سیمای بیست‌ساله آن سال‌های سیاه، به برخی از مأموریت‌های حکومت رضاخان در سطح کشور و استان گلستان اشاره می‌شود.

۱. سرکوب مرجعیت قدرت عشایر در ایران

با آنکه رضاخان با شعار مبارزه با ظلم و ناامنی روی کار آمد و حتی به ظاهر با جدایی‌طلبان و

۱. علی مدرس، مدرس؛ نابغه ملی ایران، اصفهان، بدر، ۱۳۵۸، ص ۲۴۳-۲۴۲.

۲. بخشی از گفت‌وگوی آقای عبدالله شهبازی با دکتر محمدقلی مجد مؤلف کتاب *بریتانیا و رضاشاه: غارت بزرگ*.

ناقضان یکپارچگی ایران از جمله با شیخ خزعل در خوزستان مبارزه کرد و در استان گلستان از برخی تعدیاتی که از ناحیه ترکمن صحرا نسبت به مردم روستاها و شهرهای جنوبی و میانی این منطقه روا می‌شد، جلوگیری نمود، اما در باطن او مأموریت داشت که یکی از مراجع قدرت ملی ایران یعنی قدرت عشایر را به بهانه‌های ممکن از هم بپاشاند؛ در اینجا سعی می‌کنیم به نمونه‌های عینی این مأموریت با تکیه بر وقایع استان گلستان اشاره کنیم.

الف. سرکوب جمهوری مستقل ترکمن صحرا

با تشکیل لشکر شرق و احداث پادگان بجنورد، در سال ۱۳۰۱ هـ ش درگیری‌های نظامی با ایلات ساکن در ترکمن صحرا و شمال خراسان آغاز شد. این برخوردها معمولاً با شکست نیروهای دولتی خاتمه می‌یافت. دولت از رهبران محلی استمداد کرد. سردار معزز بجنوردی از رهبران کرد منطقه که به تهران تبعید شده بود به حکومت بجنورد گمارده شد تا به استقرار امنیت در منطقه کمک کند. در اوایل تابستان ۱۳۰۳ هـ ش نبرد نیروهای دولتی با ترکمن‌های ساکن در منطقه گنبدکاووس آغاز شد؛ هدف از این نبردها مطیع ساختن طوایف یموت‌ها و گوکلان‌ها، گردآوری مالیات چند سال گذشته، خلع سلاح ترکمن‌ها و مستحکم کردن قدرت دولت مرکزی در ترکمن صحرا بود. ترکمن‌ها سر به شورش برداشتند و سران آنها پس از انجام مذاکرات طولانی تصمیم گرفتند به هرگونه اختلاف میان جعفربای‌ها، آتابای‌ها و گوکلان‌ها پایان دهند؛ برای همیشه از ایران جدا شوند و «جمهوری مستقل ترکمن» را پدید آورند. عثمان آخوند از طایفه جعفربای‌ها به ریاست جمهوری انتخاب و ارگان ویژه‌ای به نام شورای ریش‌سفیدان برای رسیدگی به مهم‌ترین مسائل و وابسته به رئیس‌جمهور تشکیل شد. آنها تصمیم گرفتند به زودی کنگره همه طایفه‌ها و قبیله‌های ترکمن را به رهبری عثمان آخوند تشکیل دهند و در آنجا مسئله مرزهای جمهوری ترکمن بررسی شود. سران ترکمن پیش‌بینی می‌کردند همه زمین‌های اطراف استرآباد را به جمهوری ترکمن منضم کنند.

ترکمن‌ها با استفاده از فرصت حضور بخش قابل توجهی از نیروهای نظامی در خوزستان،

در شهریورماه جاده مشهد - تهران را به مدت ۲۸ روز در اختیار گرفتند. سردار معزز بجنوردی نیز در این هنگام به دلیل ناخشنودی از افزایش قدرت سردار سپه [رضاخان] با همکاری ترکمن‌ها درصدد افزایش مشکلات دولت و ناکام گذاردن آن در شکست [شورش شیخ] خزل بود. گروه‌های شورشی مسلح ترکمن که در همه‌جا از مواجهه با نیروهای دولتی می‌گریختند به کاروان‌های تجاری و دسته‌های حامل آذوقه نظامیان [دولت] شبیخون می‌زدند. رهبران شورشی ترکمن نگران از پیشروی نیروهای دولتی، بر تلاش‌های خود برای از میان بردن اختلافات ریشه‌دار و کهنه رایج در میان طوایف ترکمن افزودند. آنها همچنین برای آشنایی ترکمن‌ها با فنون جنگی، یک مدرسه ویژه نظامی تشکیل دادند و از افسران ترک مانند قادر افندی، جمال بی، مهدی افندی، مصطفی بی، خدایار افندی، مراد بی و سلطان پاشا برای آموزش در آن دعوت کردند. آنها از طریق افسران ترک با ترکیه که نماینده جمهوری ترکمن بدان‌جا رفته بود، ارتباط برقرار کردند. افسران ترک و روحانیان ترکمن تبلیغ می‌کردند که ادامه جنگ تا دست برداشتن حکومت ایران از تلاش برای مطیع ساختن قبیله‌های ترکمن ضروری است.

در نیمه دوم سال ۱۳۰۳ فرماندهان لشکر شرق برای ایجاد شکاف در صفوف ترکمن‌ها به تطمیع سران طایفه آتابای، آزاد کردن اسرای گوکلان‌ها و وعده عدم جمع سلاح روی آوردند. همین اقدامات محدود، باعث از میان رفتن اتحاد شکننده ترکمن‌ها شد. با پایان عملیات نظامی در جنوب، یگان‌های جدیدی [از سوی دولت مرکزی] به ترکمن‌صحرا گسیل داشته شدند. آنها در اردیبهشت ۱۳۰۴ به یاری دو فروند هواپیما توانستند شورشیان ترکمن را پراکنده و بجنورد را آزاد کنند. سردار معزز و دو تن از برادران وی دستگیر و در ۳۱ تیر به همراه چهار نفر دیگر از رؤسای طوایف در بجنورد اعدام شدند. این اقدام به ایجاد شورش مجددی در منطقه کمک کرد. با اعزام نیروهای کمکی از تهران و گیلان در مهرماه ۱۳۰۴ چهار الی پنج هزار نیروی دولتی در منطقه بجنورد و حدود سه هزار نفر در منطقه استرآباد مستقر شدند. آنها با قساوت تمام به قتل‌عام ساکنان منطقه پرداختند. در میانه دی ۱۳۰۴ عملیات بر ضد ترکمن‌ها به

پایان رسید و رسماً در سراسر ترکمن‌صحرا حکومت نظامی اعلام شد. سفر به این منطقه و تجارت در آن منوط به کسب اجازه مخصوص عبور از فرمانده پادگان محلی یا از فرماندار نظامی منطقه بود.^۱

بالاخره رضاخان با اعمال سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، با قوه قهریه توانست جمهوری مستقل ترکمن‌ها را متلاشی نماید و مانع از تهاجم آنها به فارس‌های ساکن مناطق جنوبی استان گلستان شود. آقای احمد شهردار که خود یکی از ترکمن‌های منطقه است در خاطرات خود می‌گوید:

در زمان قاجاریه ترکمن‌ها به نوعی خودمختار بوده‌اند و اسلحه‌های گرم داشتند. ناامنی و هرج و مرج و درگیری و نزاع در آن زمان بسیار بود. خصوصاً درگیری ترکمن‌ها با روستاهای جنوبی نزدیک استرآباد به گوش می‌رسید. حاکم وقت استرآباد فردی به نام قائم‌مقام بود که برای شکستن قدرت ترکمن‌های آق‌قلا و حومه اختلافی بین آتابای‌ها و جعفری‌ای‌ها می‌اندازد و این دو طایفه بزرگ را با سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، به جان هم می‌اندازد. بدین ترتیب قدرت آنها را در هم می‌شکند. رضاشاه پس از جنگ چند هفته‌ای با ترکمن‌ها در سال ۱۳۰۴ ه‍.ش آنها را شکست می‌دهد و ترکمن‌صحرا را فتح می‌کند. ترکمن‌ها متلاشی می‌شوند و بعضی به شوروی فرار می‌کنند.^۲

در آخرین مراحل نبرد در حالی که به نظر می‌رسید ترکمن‌ها تمایلی به ادامه جنگ ندارند عقب‌نشینی آنها به سوی مرز ایران و شوروی آغاز شد. در حدود ۱۵۰۰۰ زن و مرد و کودک وارد قلمرو شوروی شدند. نظامیان در حدود صد هزار گوسفند و چند هزار گاو آنها را غنیمت گرفتند، در قصابی‌ها فروختند و وجهش را دریافت داشتند. فرمانده لشکر شرق در این زمان سرتیپ خان محمدخان دولو و فرمانده عملیات علیه ترکمن‌ها ژاندارم سابق سرهنگ محمود پولادین بود. پولادین که در عملیات لرستان نشان شجاعت دریافت کرده بود، در سال ۱۳۰۴ به

۱. انقلاب، شماره ۶۹ و ۷۰، ص ۶؛ به نقل از وحید سینایی، دولت مطلقه، سیاست و حکومت در ایران.

۲. صحرا، ۸۲/۶/۲۱، ص ۸.

فرماندهی «فوج ضربت پهلوی» منصوب و سپس آجودان مخصوص و فرمانده محافظان رضاشاه شد. پس از سرکوب شورش ترکمن‌ها، خلع سلاح قبیله‌های آنها آغاز شد. اما ترکمن‌ها تا توانستند سلاح‌های خود را پنهان [کردند] و بیشتر تفنگ‌های فرسوده و از رده خارج شده را تحویل دادند. تا اوایل سال ۱۳۰۶ در دشت ترکمن ۵۸۹۷ قبضه تفنگ، ۸۰ رولور، یک قبضه مسلسل و ۱۹۲۸۴ فشنگ گردآوری شد. مأموران دولتی در همه مراکز اصلی مستقر و مقررات مالیاتی جدید وضع شد. مدارس ترکمن بسته و مدارس دولتی گشوده شد. در این مدارس دروس تنها به زبان فارسی تدریس می‌شد. برای تغییر ترکیب جمعیتی، از مناطق شرقی کشور نیز خانواده‌ها به این منطقه کوچ داده شدند.^۱

درست است که این اقدامات برای حفظ یکپارچگی و جلوگیری از تجزیه ایران و کاهش تجاوز یاغیان به مناطق همجوار بسیار مؤثر بود ولی اندکی بعد مردم شاهد انتصاب مدیران و حاکمان و امنیه‌های نالایقی در این مناطق بودند که جز زبان زور و قتل و شکنجه و زندان چیزی نمی‌فهمیدند. به همین سبب حکومت رضاخان ناامنی جدیدی را به ارمغان آورد که به سبکی مدرن و کلاسیک در قالب پرونده‌سازی‌های شهربانی، رشوه‌گیری‌های فراوان، اخراج کارمندان مذهبی و متدین، زندان، شکنجه، تبعید و اعدام مخالفان جلوه‌گر شد.

اگر تا پیش از سلطنت رضاخان، ظلم و تعدی غالباً جنبه خصوصی داشت و بیشتر توسط عده‌ای از اشراف و خان‌ها و قلدان غیرحکومتی بود، با سیطره فراگیر قدرت دولتی، ستمگری و ظلم کردن به هیئت دولتی درآمده بود و شکل رسمی و قانونی به خود گرفته بود؛ یعنی جای اشرار و دزدان و زورمندان سرگردنه را، مدیران و مأموران دولتی و ژاندارم‌های منصوب رضاخان گرفته بودند. پاسبان‌ها در شهرها بی‌دلیل به مردم زور می‌گفتند، آنها را می‌زدند، به هر بهانه واهی دستگیر و شکنجه می‌کردند، از آنها رشوه می‌گرفتند و از دیوارهای مردم بالا می‌رفتند و آسایش و آرامش مردم را به هم می‌ریختند و در روستاها ژاندارم‌ها این رفتارهای

۱. انقلاب، همان.

ظالمانه را نسبت به روستاییان بی‌گناه روا می‌داشتند و عدلیه‌های استان گلستان قتلگاه عدالت و حق‌طلبی بود، مگر برای آنها که صاحب پول و قدرت بودند؛ وگرنه مردم عادی و فقیر که اکثریت مطلق جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، قادر به احقاق حق خود از ناحیه عدلیه‌ها (دادگستری‌ها) نبودند. چنان‌که خانم لمپتن یکی از پژوهشگران حوزه توسعه در خصوص ایران می‌نویسد:

یکی از نتایج سلطنت رضاشاه و سیاست مرکزیت دادن او این بود که انبوه مأموران دولت که حقوق اغلب آنان غیر کافی بود به قراء و دهات هجوم آوردند. در میان آنان بهترین افراد کسانی بودند که انگل روستاییان باشند و بدترین افراد، آنان که مقام خویش را وسیله و فرصتی برای توانگر شدن خود می‌دانستند؛ تا هنگامی که ترقی این مأموران بستگی به این داشت که زیردست به بالادست «حق حساب» بدهد. پیداست که محتملاً مردم محل زیان خواهند دید. یکی از روش‌های دلپسند اخاذی برای مأموران آن است که مثلاً نزاعی به‌پا کنند تا از طرفین دعوی برای حل و فصل نهایی آن پول بگیرند. وجود مأموران دولت در نواحی روستایی... دلیل این معنی بود. زارع می‌توانست از بیداد مالک نزد شخص ثالث دادخواهی کند. اما در عمل عوامل مختلفی این امکان را منتفی می‌ساخت. از این گذشته وسایل کافی برای رسیدگی به شکایت زارع در قبال تعدی مالک یا مأموران دولت مهیا کرده بودند. توسل به قانون محتاج طی مراحل درازی است و حتی اگر زارع به این کار دست زند چندان ضمانتی برای صدور رأی بر مبنای بی‌طرفی یا اجرا کردن رأی از روی بی‌طرفی وجود نداشت. در هر حال این مسئله برای زارع اصولاً مطرح نبود و او کمتر فرصت داشت با کامیابی بر علیه مالک دادخواهی نماید؛ آن هم مالکی که عموماً می‌توانست در صدور رأی محکمه و اجرای آن به نفع خود، اعمال نفوذ کند و اگر زارع نسبت به مأمور دولت شاکی بود، باز توفیق کمتری در دادخواهی نصیبش می‌شد.^۱

ب. سرکوب عشایر ایران

در سال ۱۳۱۲ هـ.ش سیاست اسکان عشایر فارس، کرد، ترک، ترکمن و ... توسط رضاشاه اجرا شد و بسیاری از آلاچیق‌ها ویران گشت و مردم مجبور به ساخت خانه از خشت و نی و چوب و آجر شدند.^۱ او با اسکان عشایر بومی و غیربومی دشت گرگان بزرگ‌ترین ضربه را به اقتصاد دامپروری منطقه وارد کرد که دیگر هرگز جبران نشد. البته او سیاست سرکوب و تخته‌قاپو کردن عشایر را نه تنها در ترکمن‌صحرا بلکه در همه نقاط ایران به اجرا درآورد. چنان‌که رضاشاه وقتی در سال ۱۳۰۹ هـ.ش، مقاومت عشایر بنی‌طرف خوزستان را کاملاً در هم شکست، عده‌ای از آنها را (اعم از پیر، جوان، کودک، زن و مرد) به اطراف تهران تبعید کرد. همچنین در سال ۱۳۱۶ دستور داد که بیش از سیصد نفر از آنها را از اطراف تهران به حدود گرگان (استان گلستان فعلی) که هیچ شباهتی به موطن اصلی‌شان نداشت، تبعید نمایند. اگرچه تلاش‌های مؤلف برای شناسایی محل استقرار آنها در این منطقه به جایی نرسید ولی اسناد تاریخی مؤید این تبعید است. چنان‌که در نامه محرمانه شماره ۱۸۳۳ مورخ ۱۳/۹/۱۳۱۶ هـ.ش از قول رضاشاه خطاب به رئیس‌الوزرا آمده است که:

بهتر این است، آنها را به حدود گرگان اعزام دارند که در آنجا به آنها اراضی داده شود که مشغول امور فلاحتی بشوند... از دفتر مخصوص [رضاشاه] به حکومت گرگان هم ابلاغ شده که محلی برای ۳۸۰ نفر اعراب مزبور در حدود گرگان تعیین نمایند. در ترتیب حرکت اعراب مزبور از ۴ دانگه دستورات لازمه را به دوایر مربوطه صادر خواهید فرمود که آنها را به ترتیب مقتضی حرکت داده و در گرگان تحویل حکومت آنجا بدهند.^۲

باز دو ماه بعد در نامه محرمانه دیگری به شماره ۲۱۶۸ در تاریخ ۱۱/۱۰/۱۳۱۶ هـ.ش، رئیس دفتر رضاشاه خطاب به رئیس‌الوزرا خواستار تسریع در این امر می‌شود و می‌نویسد:

۱. همان.

۲. علی کریمیان، «رضاخان و تبعید عده‌ای از قبیله بنی‌طرف به تهران و گرگان»، *نخایر/انقلاب*، ش ۲۵ و ۲۶.

اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی... مقرر فرمودند به طوری که سابقاً هم ابلاغ شده بود، اعراب مهاجرین خوزستان متوقف در ۴ دانگه واقع در ۳ فرسخی تهران را به گرگان ببرند و تحویل حکومت آن بدهند. پاسخی هم که از حکومت گرگان به دفتر رسیده مشعر است بر اینکه محل برای اسکان اعراب مزبور تعیین شده، پس از ورود آنها به گرگان در آن محل‌ها اسکان داده خواهد شد.

و باز در حاشیه همین سند نوشته شده است: «خیلی فوری است. شرح مؤکدی به وزارت مالیه نوشته شود که در اعزام اعراب چهاردانگه به گرگان تسریع نمایند.»^۱

۲. نابودی فرهنگ ملی و دینی

الف. متحدالشکل کردن لباس‌ها و اثرات آن در منطقه گرگان و دشت

در ادامه روند غربی کردن کشور، در تاریخ ششم دی‌ماه سال ۱۳۰۷ هـ.ش مجلس به اصطلاح شورای ملی وقت، که عمده نمایندگانش دست‌نشانده و آلت دست رضاخان بودند، در راستای تحکیم اهداف ضداسلامی او، «قانون متحدالشکل کردن البسه» را در ۱۴ ماده به تصویب رساندند. براساس این قانون که از مهم‌ترین گام‌ها در جهت غربی کردن زنان و مردان مسلمان ایران محسوب می‌شد، پوشیدن کت و شلوار و کراوات و کلاه فرنگی (غربی) برای مردان الزامی شد. از نکات جالب توجه در این قانون، تبصره‌های ۲ و ۶ ماده دوم آن است که بر اساس آن حوزه‌های علمیه و روحانیان امور شرعیه در دهات و قصبات، در صورتی از اجرای آن قانون معاف بودند که زیر نظر دولت رضاخان امتحان دروس حوزوی خود را بگذرانند و قبول شوند؛ در حالی که طبق تبصره ۸ همین ماده (ماده دوم قانون) روحانیان غیرمسلمان ایرانی مثل ارمنی، زرتشتی، یهودی و... به طور کلی و بدون انجام امتحان درسی و بدون هیچ دردرس و مشکلی از تغییر لباس و اجرای قانون متحدالشکل معاف بودند و اجازه داشتند که آزادانه

۱. همان.

لباس‌های قومی و ملی و مذهبی خود را بپوشند؛ لذا می‌توان گفت که این تبعیض آشکار آن هم به نفع غیرمسلمان‌ها - در یک کشور اسلامی - خود حکایت از عمق کینه رضاخان نسبت به اسلام و روحانیت شیعه داشت.

حدود دو ماه بعد یعنی در ۱۵ اسفند سال ۱۳۰۷ هـ.ش رضاخان قانونی را در هیئت دولت به تصویب رساند که براساس آن طلاب و روحانیان حوزه‌های علمیه مجبور به امتحان دادن زیر نظر عوامل دولت بودند. کسانی که در این امتحان مردود می‌شدند به دستور شاه از جرگه روحانیت خارج و برخی از آنان به سربازی اعزام می‌گردیدند.^۱ به منظور اجرای این قانون، مردان استان گلستان را اعم از شهری و روستایی، به‌ویژه در شهرها و خصوصاً مردان کارمند را به اجبار وادار به پوشیدن کت و شلوار و کلاه پهلوی و بعد هم کلاه‌شاپو نمودند که آثار این تغییر فرهنگی هنوز پس از گذشت قریب به یک قرن از آن زمان در جامعه ما کاملاً مشهود است.

از سوی دیگر مأموران رژیم حتی طلاب حوزه‌های علمیه منطقه را نیز تحت فشار قرار می‌دادند تا از جرگه روحانیت خارج شوند و لباس روحانیت را از تن درآورند، وزارت معارف از روحانیان امتحان می‌گرفت و پس از اخذ موفقیت، تصدیق قبولی با درج نمره قبولی به آنها می‌داد که این امر، هم شامل حوزه‌های علمیه تشیع و هم تسنن منطقه بود؛ این در حالی بود که حوزه‌های علمیه و جامعه بزرگ روحانیت شیعه وابسته به حکومت رضاخان نبود که دولت بخواهد از آنها آزمون بگیرد و فکر تغییر لباس آنها باشد. علاوه بر این سخت‌گیری‌های پیدا و پنهان، مأموران امنیتی، بسیاری از حوزه‌ها را به رکود انداختند و یا تعطیل کردند. حتی ساختمان برخی از این حوزه‌ها از جمله مسجد مصلاهی گرگان را اشغال و به وزارت معارف (آموزش و پرورش و آموزش عالی فعلی) تحویل دادند.

رضاخان تلاش مستمری را برای عقب زدن روحانیت به‌کار برد. آداب مذهبی را خلاف

تجدد دانست، لباس روحانیت را خلاف رویه مملکت شناخت، محاضر شرعی را به محاضر رسمی تبدیل کرد و کم‌کم روحانیون را از اموری که داشتند کنار گذاشت. تمایل رضاشاه به از بین بردن روحانیت در واقع به این جهت بود که از سوابق مبارزه آنها در نهضت تنباکو و نهضت مشروطیت، مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و هم در انقلاب ۱۹۲۰ عراق، آگاهی داشت و استعمارگران انگلیسی مخصوصاً در قضیه تنباکو و انقلاب عراق مستقیماً خود را در برابر روحانیون، ناتوان احساس کرده بودند و کوشش داشتند دیگر مجالی به دخالت آنها در سیاست داده نشود.^۱

آقای علی‌اکبر احمدی - پیرمرد روستای نامتلوی شهرستان علی‌آباد کتول - می‌گوید:

من در سال‌های ۱۳۱۵ مشغول دروس ابتدایی بودم. پس از آنکه رضاخان حکومت ایران را به دست گرفت در سرتاسر ایران کشف حجاب شد و درباره ناموس ملت اقدام به بی‌حجابی گردید. اقدام دوم او برچیدن مسجدها و برچیدن اجتماعات مجالس روضه‌خوانی در ایام ماه محرم و ماه رمضان و همچنین خلع لباس از روحانیت و خیلی کارهای دیگر بود... چون او به نام رضاشاه پهلوی شهرت داشته به تمام مردهای روستا و حتی زن‌ها دستور صادر گردید که باید همه مردم کلاه پهلوی بپوشند و اگر احیاناً یک کارگر روستا در بیابان بر سرش شال و دستمال می‌بست با اولین برخورد، توسط ژاندارم‌ها دستگیر و مجازات می‌شد و کلیه ملت به اطاعت اجباری کشیده می‌شدند و هیچ‌کس اختیار زندگی خود را نداشت. حتی آنها دختران بزرگ ۲۰ساله مردم را به زور برای تمیز کردن پشم به رامیان، منزل سروان سارعی - که رئیس بخش بود - می‌بردند و مدت ۵ شب نگه می‌داشتند تا برایش لحاف و تشک درست کنند و سپس برمی‌گرداندند نزد پدر و مادرشان. اگر بخواهیم جنایت‌های زمان حکومت رضاخان را شرح دهیم قلم از نوشتن عاجز است.^۲

۱. سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، اسلامی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۱۹ - ۱۱۸.

۲. از مصاحبه مکتوب مؤلف با وی.

ب. کشف حجاب در گرگان و دشت

کشف حجاب یکی دیگر از اقدامات ضدفرهنگی، ضداسلامی و ضدانسانی رضاشاه در جامعه مسلمانان ایران بود که با زور سر نیزه در سرتاسر کشور و از جمله استان گلستان به اجرا در آمد. گرچه مورخان تاریخ اعلام رسمی کشف حجاب را ۱۷ دی‌ماه سال ۱۳۱۴ توسط رضاخان و در جشن فارغ‌التحصیلی دانشسرای مقدماتی دختران تهران اعلام کرده‌اند ولی واقعیت این است که اندکی پس از تثبیت تاج و تخت او، این سیاست آغاز شد و با کمک خانواده او و دولت‌مردان فاسد و همراهی روشنفکران غربزده و مطبوعات وابسته به رژیم از یک طرف و از سوی دیگر با اعمال سیاست‌های ضدمذهبی توسط وزارت معارف در مدارس و مراکز آموزشی و فرهنگی، جریان کشف حجاب به صورت خزنده به حرکت درآمد و کوشش برای شکستن قبح قداست حجاب آغاز شد؛ در نتیجه تلاش‌های فرنگی‌مآبانه رضاخان، عده‌ای از خودبیگانه، خاصه خانم‌های درباری، روشنفکران و برخی از دولتمردان، بی‌اعتنا به مقدسات اسلامی، به صورت بی‌حجاب یا بدحجاب در مجامع و معابر عمومی حاضر شدند و رفته‌رفته برخی از مردم نیز تحت تأثیر اختناق و ظلمت رضاخانی، حساسیت لازم را نسبت به این موضوع از دست دادند. بدین ترتیب رژیم می‌خواست «قبح قداست حجاب اسلامی بانوان» شکسته شود. نویسنده کتاب *روزگار و اندیشه‌ها* در باب وقایع سال‌های ۸ - ۱۳۰۷ می‌نویسد:

رضاشاه در حقیقت دامنه فعالیت خود را به تمام کشور توسعه داده و هیچ‌یک از رشته‌ها را از نظر دور نساخته بود، چنان‌که جسته‌جسته صحبت آزادی بانوان می‌رفت و گاه‌گاه حتی بعضی از آنان جرئت و جسارت کرده و با روی باز در محافل و معابر می‌آمدند و کسی هم جرئت اعتراض را نداشت. درشکه‌ها هم رسم قدیم را کنار گذاشته و به اشاره شهربانی (رضاخان) دیگر ناچار نبودند مانند گذشته هر گاه مسافرشان زن باشد کروک (پرده) آن را پایین بیاورند و به علاوه نشستن زن و مرد (نامحرم) در کنار یکدیگر در درشکه مورد ایراد و خرده‌گیری واقع نمی‌شد.^۱

همچنین محمدرضا پهلوی که در آن سال‌ها ولیعهد ایران بود، چنین اعتراف می‌کند:

پدرم بدواً به رفع حجاب زنان اقدام کرد و در اثر تشویق و تحریض وی در سال ۱۳۰۹ نخستین بار بعضی از بانوان طبقه اول در خانه‌های خود و مجالس مهمانی به لباس زنان اروپایی (بدون حجاب و نیمه‌عریان) درآمدند و عده کمی هم جرئت کرده و بدون حجاب در خیابان‌ها ظاهر می‌شدند. در سال ۱۳۱۳ آموزگاران و دختران دانش‌آموز از داشتن حجاب ممنوع شدند و افسران ارتش با زنانی که حجاب داشتند راه نمی‌رفتند.^۱

بخشنامه‌های مربوط به کشف حجاب بلافاصله به حکومت گرگان و دشت (استان گلستان فعلی) رسید. براساس اسناد موجود ظاهراً بندرگز اولین شهری است که در استان گلستان مسئولان دولت رضاخان در آن اقدام به اعمال سیاست‌های کشف حجاب و تغییر لباس مردان و زنان دواير دولتی و خانواده آنها پرداختند. چنان‌که حاکم بندرگز در تاریخ ۶ دی‌ماه سال ۱۳۱۴ به صورت محرمانه گزارش اقدامات اولیه خود را بر ضد حجاب اسلامی بانوان چنین نوشته است:

راپورت عصر ۶ دی ۱۴ بندرگز- امروز خانم‌های رؤسا و اعضای دواير دولتی بی‌حجاب به میل و طیب خاطر برای تشویق عموم اهالی به ایستگاه راه آهن رفتند- حسینقلی. [حاشیه]: لازم بود تلگراف‌خانه گرگان هم این راپورت را تأیید نموده، زیرا خانم‌های رؤسا و معلمین و شاگردان انات مدارس عموماً از چادرهای سیاه صرف‌نظر نموده‌اند و با لباس‌های بین‌المللی ملبیس شده‌اند.^۲

۱. محمدرضا پهلوی، مأموریت برای وطنم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، بی تا، ص ۶۴.

۲. البته حاکمان و مقامات مسئول به خاطر ترس و یا اظهار خوش‌خدمتی گزارشات کذب و توأم با اغراق تهیه می‌کردند که به رضاخان بگویند مردم همه مشتاق سیاست‌های ضدمذهبی شما هستند. (مشابه پیام‌های تبریک و گزارشات دروغ سرلشکر مزین به محمدرضاشاه از طرف مردم این منطقه!) به همین علت گاهی دم خروس آشکار می‌شد و دروغ بودن گزارشات ارسالی معلوم می‌گشت. چنان‌که حاکم گرگان و دشت در حاشیه گزارش حاکم رامیان نوشت: «اگر چنین مجلسی نبوده و مردم حاضر نشده‌اند، چگونه راپورتی به آن عریضی طولی تنظیم کرده و داده‌اند.»

آقا سلطان خمارلو دو روز بعد (۸ دی ماه ۱۳۱۴) گزارش خوش خدمتی های خود را در امر حجاب زدایی زنان مسلمان و مظلوم آن منطقه برای حکومت گرگان و دشت چنین می نویسد:

محترماً به عرض می رساند برای اجرای امریه متحدالمال نمره ۱۶۲۳ ریاست وزرا و وزارت داخله روز ششم دی ماه رؤسای دوایر دولتی را در اداره حکومتی دعوت نموده، نتیجه مذاکرات طبق صورت مجلس است که سواد آن تقدیم گردید و عصر همان روز رؤسا و مأمورین دولتی با خانم هایشان به منزل اینجانب تشریف آورده بعد از نصایح و مواعظه لازم که خانم ها به منظور اصلی این امر مقدس پی بردند با بهترین مراتب خوشنودی و بشاشت، چادر برداشته و آزادانه بدون حجاب به منزل خود مراجعت کردند و نیز روز هفتم ماه جاری از رؤسا و مأمورین و خوانین و عموم طبقات اصناف دعوت شده که بعدازظهر در دبستان شاهپور حضور به هم رسانیده آقای قریشی نماینده معارف قسمتی از تواریخ قدیمه و سرگذشت نسوان اعراب را بیان و ضمناً محسنات رفع حجاب را به اهالی گوشزد و تشویق به انجام و عملی نمودن امریه صادر نموده و مجمع را به دعای بقای سلطنت اعلی حضرت همایون شاهنشاهی ختم کرده، سپس خانم مدیره دبستان شاهدخت نطق مفصلی ایراد و محصلان سرود مهیجی خوانده و خاتمه دادند. اهالی با وجد و شعفی در کمال بشاشت از دبستان خارج گردیدند.^۱

سپس حاکم گرگان پاسخ نامه فوق را به شرح زیر ارسال و رونوشت آن را نیز جهت اقدام مشابه به سایر مناطق و برخی از ادارات و مقامات مهم این منطقه می فرستد. (نکته جالب در این پاسخ این است که حاکم گرگان تصریح می کند نیازی به برگزاری مجالس مختلط زنان بی حجاب و مردان و معرفی آنها به یکدیگر نیست، در حالی که اندکی بعد برخلاف این نظر، به طور مکرر به ادارات و مقامات مختلف منطقه دستور می دهد که باید همه در منازل خود و سایر جاها جلسات مشترک زن و مرد به صورت بی حجاب برگزار نمایند و گرنه باید دستگیر

۱. خوشونت و فرهنگ (اسناد محرمانه کشف حجاب ۱۳۲۳-۱۳۱۳)، سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۷۰.

شوند.)

حکومت بندرگز - در جواب نمره ۲۹۳۹ لازم است این امر خیلی ساده و معمولی جریان پیدا کند. اجتماعات را مقتضی نمی‌دانم، به طور عادی اقدام شود بهتر است. یعنی رفع حجاب ایجاب نمی‌کند که مردها و اشخاص، عیال خود را به دیگران معرفی نمایند. مقصود این است که از لباس بی‌اساس خارج و به لباس بین‌المللی ملبس شوند. ۱۴۱۵/۹۲۱۲. سواد شرح فوق برای حکومت گمش تپه، حکومت گنبدقابوس، رئیس ناحیه ۱، رئیس ناحیه ۳، رئیس ناحیه ۴، حکومت پهلوی دژ، رئیس ناحیه ۲، حکومت کُردمحلّه، حکومت رامیان، آقای رئیس اداره معارف و اوقاف، آقای رئیس اداره مالیه گرگان، آقای رئیس عدلیه گرگان، آقای رئیس احکام رأی گرگان، ریاست نظام وظیفه گرگان، آقای رئیس ثبت اسناد و املاک گرگان، آقای رئیس اداره فلاح، آقای رئیس پست و تلگراف ارسال می‌شود که از مدلول آن مستحضر و عمل نمایند.

بخشنامه‌های شدیدالحن، بلافاصله به صورت محرمانه از سوی وزیر داخله به حکومت گرگان و دشت و سپس به مقامات و حاکمان منطقه ابلاغ می‌شد تا هر چه زودتر و با جدیت، برنامه‌های غربگرایانه و ضد مذهبی و ضدایرانی رضاخان را تحقق بخشند و مخالفان را که عموماً روحانی و مردم متدین منطقه بودند به بند بکشند. در یکی از این دستورالعمل‌ها چنین آمده بود:

هر گاه و عاظ اظهاراتی بنمایند که مبنی بر تحریک مردم بر ضد وضعیت فعلی باشد، فوراً اطلاع و مرتکبین را مطابق قانون و به عنوان تحریک مردم به فساد تعقیب قانونی قرار بدهید.

حاکم وقت گرگان و دشت این دستورالعمل را فوراً به شهربانی ارسال کرد و پایش را از گلیمش فراتر گذاشت و در کمال ناباوری فرمان داد که وعاظ نه تنها نباید حرفی علیه کشف حجاب بزنند بلکه باید ذهن اهالی منطقه را نیز با دلیل و برهان برای پذیرش این اقدام ضد مذهبی رضاخان آماده نمایند! همچنین حاکم گرگان (که نقش استاندار فعلی را با اختیارات بیشتر، از طرف دولت رضاشاه ایفا می‌کرد) فردای روز اعلام رسمی کشف حجاب در کشور،

در تاریخ ۱۸ دی ماه سال ۱۳۱۴ طی فرمانی به شهربانی گرگان هشدار داد که روحانیان مخالف حتی به کنایه و اشاره هم نباید حرفی بر ضد کشف حجاب بزنند:

لازم است مراقبت کامل نمایند اشخاصی که منبر می‌روند وارد هیچ‌گونه مباحثی خارج از وظیفه نشده، بلکه باید همگی ملتزم شوند که بر علیه حجاب اظهاراتی ولو به کنایه و استعاره نیز ننمایند. فقط و فقط حدود خود را محفوظ داشته و بدانند که اگر تخطی نمایند مورد تعقیب کامل واقع خواهند شد مخصوصاً یکی از وظایف مهمه شهربانی این است که اهالی را با دلایل و براهین به امتثال امر دولت که نتایج عالییه آن متوجه به افراد ملت خواهد بود حاضر و مهیا سازند و اذهان ساده را نگذارند مشوب شود. به شهربانی‌های تابعه نیز دستور فوق را ابلاغ نمایید که با نهایت مسالمت و متانت و بیداری در اجرای مقررات اهتمام نموده نتیجه عملیات را مرتباً اطلاع دهند.^۱

حاکم گرگان در بخشنامه دیگری خطاب به رؤسای منطقه ضمن تأکید مجدد بر اجرای قانون کشف حجاب، بدترین اهانت‌ها را به روحانیان که مخالفان اصلی این‌گونه اقدامات رضاخان بودند نمود و نوشت:

حکومت کرد محله - حکومت رامیان، حکومت بندرگز، حکومت گمش تپه، حکومت گنبدقابس، رئیس ناحیه ۱، رئیس ناحیه ۲، حکومت پهلوی دژ، رئیس ناحیه ۳، رئیس ناحیه ۴، به طوری که مجدداً طی نمره ۱۵۷۸ از وزارت داخله امر اکید صادر شد باید مراقبت و مواظبت کامل در حوزه مسئولیت خود نموده از طبقات و عاظ و ملانماها که برای فریب جامعه تاکنون به مفت‌خوری و ولگردی عادت کرده‌اند چنانچه اظهاراتی برخلاف وضعیت فعلی راجع به حجاب بنمایند آنها را به نام محرک فساد مورد تعقیب قرار دهید. کاملاً جلوگیری و فوراً راپورت نمایید اقدام شود.

به منظور اعمال سیاست‌های ضد مذهبی رضاخان، وزارت مالیه هم به موازات سیاست‌های تهدیدآمیز و سختگیرانه، با صدور بخشنامه‌ای اجازه داد که برای تشویق کارکنان به آنها

مبلغی مساعده داده شود.

طبق تصمیم هیئت دولت مجازید به مأمورین حوزه مأموریت خودتان اعم از اعضای مالیه یا اعضای سایر دواير كشوري از مستخدمين جز، مستخدمين رسمي دون‌رتبه و كنتراتي به شرح زير مساعده دهيد. به مأموريني كه تا دويست ريال حقوق ماهيانه دارند به هر يك دويست ريال و به مأموريني كه از دويست ريال به بالا يا يك هزار ريال حقوق دارند معادل حقوق يك ماه آنها پرداخته كه از حقوق بهمن‌ماه به اقساط شش‌ماهه مسترد دارند. اين مساعده به اشخاص متأهل و به منظور تهيه وسايل برداشتن چادر خانم آنها داده می‌شود. بايد مراقبت نماييد كه مساعده مزبور حتماً به آن مصرف برسد. مبلغ اعتباری كه لازم است تلگرافاً به خزانه‌داری كل اطلاع دهند. برای احتراز از تأخير از وجه متحرکی كه در اختيار داريد فوراً مساعده را به تمام مأمورين دولت به شرح فوق پرداخته، نتیجه را تلگراف نماييد تا عوض از خزانه فرستاده شود.

مشابه چنین نامه‌ای را رئیس ارکان حرب كل قشون ايران در تاريخ ۱۳۱۴/۱۰/۳۰ به صورت محرمانه - مستقيم برای وزارت جنگ فرستاده است:

چون حسب‌الامر مبارك، مقرر گرديده نسبت به پیشرفت نهضت ترقی‌خواهانه بانوان در رفع حجاب، فرماندهان واحدهای ارتش ولایت نیز در تشکیل مجلس مهمانی و دعوت از افسران و خانم‌های آنها اقدام و پیش‌قدم باشند، علی‌هذا برای اجرای امر مبارك متحدالمالی به عموم واحدها صادر گرديده، اینک بهتر است راجع به اعتبار مخارج مهمانی فرماندهان و همچنین اعتبار يك ماه حقوق مساعده به کلیه ستوان‌های متأهل قسمت‌های خارج از مركز به منظور تهيه ملبوس جهت خانواده آنها كه در ظرف ۵ الی ۶ ماهه به اقساط مستهلك شود، مقرر فرماييد اقدام مقتضيه از آن وزارت‌خانه به عمل آید.^۱

آقای داور وزیر مالیه وقت در بخشنامه دیگری به دواير دولتی استان گلستان و سراسر

۱. تغییر لباس و كشف حجاب به روایت اسناد، تهران، مركز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۱۸۰.

کشور (به تاریخ ۲۳ دی‌ماه سال ۱۳۱۴) دستور داد:

مراقبت شدید نمایید، اعضای ادارات دولتی در دعوت‌هایی که می‌شوند با خانم‌های خود بدون چادر حاضر شوند. هر گاه یکی از مستخدمین مالیه بدون خانم و یا خانم با چادر باشد، فوراً به موجب این حکم آن شخص را منتظر خدمت کرده و نتیجه را به مرکز اطلاع دهید.

حاکم دست‌نشانده رضاشاه در استان گلستان به منظور گسترش قوه قهریه و سرکوب هر چه بیشتر مخالفان کشف حجاب در فرمان دیگری که در تاریخ ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۱۴ صادر کرد از فرمانده تیپ پادگان گرگان خواست که جهت مقابله با هر گونه حرکت و قیام مردمی بر ضد دولت، افسران پادگان نیز در سرکوب مردم مسلمان منطقه همراه با مأموران شهربانی مشارکت نمایند:

فرمانده تیپ- محتاج به شرح و بسط نیست که بخواهم وضعیت شهربانی را [برای] جنابعالی تشریح کنم. آن اداره دارای افراد کافی و افسرهای خوب [است] و البته آگاهی کامل تیپ در این موقع که امر ملوکانه در رفع حجاب اجرا می‌شود [لازم است] در این شهر حداکثر خانواده‌ها تعلق به افسران آن تیپ دارد، لذا برای جلوگیری از بچه‌های ولگرد در کوچه، پس‌کوچه‌ها و پیشامدهای احتمالی در صورتی که موافق باشید عده دژبانی را اضافه و به شهربانی کمک داده شود (نه اینکه در اختیار شهربانی گذارده شود) بلکه با چند نفر گروهان فهمیده در پاره‌ای نقاط شهر به طور ثابت و گشت، مراقب وضعیت مردم باشند...

قشرهای مختلف مردم هر روز بیشتر تحت فشار دولتمردان پهلوی در این منطقه قرار می‌گرفتند تا هم اقدامی مغایر با سیاست‌های ضددینی و ضدایرانی رضاخان نکنند و هم زنان خود را ملزم به کنار نهادن حجاب نمایند؛ چنان‌که حاکم منطقه به شهربانی گرگان در تاریخ ۴ بهمن ۱۳۱۴ تأکید نمود:

لازم است اداره شهربانی رؤسای اصناف را احضار و با نهایت متانت و ذکر جهات محسنه رفع حجاب و برداشتن چادر سیاه را که اختصاص به فواحش داده شده تذکر و

آنها را ملزم و متعهد نمایید در ظرف چند روز معین که بتوانند برای عائله و زن‌هایشان تدارک لباس نمایند وقت داده و پس از انقضای مدت اگر زنی با چادر در کوچه و خیابان‌ها دیده شدند به شهربانی جلب و صاحب آن زن طبق مقررات تعقیب شود و باید هر چه زودتر این قسمت را عملی نمایند که بیش از این تأخیر مقتضی نیست. نتیجه را با مدت امهال آنها اطلاع دهید.

حتی نظامیان متدین نیز برای کشف حجاب خانواده‌های خود شدیداً تحت فشار فرماندهان نظامی قرار گرفتند و گاهی اتفاق می‌افتاد که پرسنل به جای همسران خود، از زن‌های بی‌بندوبار استفاده می‌کردند که بخشنامه زیر از سوی سرلشکر ضرغامی، کفیل ستاد ارتش، در مورخه ۱۳۱۴/۱۱/۱۱ هـ.ش به صورت محرمانه - مستقیم صادر گردید:

تعقیب متحدالمال نمره ۱۴/۱۰/۲۵ / ۶۱۴۷ لزوماً اشعار می‌گردد، چون این‌طور مقرر گردیده که کلیه زن‌های معروفه و معلوم‌الحال بایستی با چادر بوده باشند^۱ علی‌هذا مقتضی است قدغن فرمایید مراتب را به وسایل مقتضی به عموم افسران آن قسمت گوشزد و حالی نمایند که افسران ارتش شاهنشاهی به هیچ‌وجه حق ندارند با این قبیل زن‌های معروفه در مجامع و معابر عمومی رفت‌وآمد نموده و یا آنها را بدون حجاب داخل مجامع نسوان و خانواده‌های نجیب نمایند.^۲

حاکم گرگان و دشت برای نیل به این مقصود دست به هر جنایتی می‌زد و حتی اجازه استفاده از چادر نماز را هم به باتوان متدین نمی‌داد و به این منظور همه نوع مضایق را برای شکستن شخصیت زن مسلمان و قداست حجاب آنها به‌ویژه چادر مشکی (به عنوان کامل‌ترین پوشش مذهبی و سد نگاه‌های زهرآگین مردان) به کار برد. به دو گزارش زیر عنایت فرمایید.

۱. ببینید قداست چادر و حجاب را چگونه شکستند که آن را تبدیل به لباس فرم فاحشه‌ها نمودند؛ یعنی افراد مفسد اجازه داشتند حجاب نمایند ولی افراد متدین و نجیب اجباراً می‌بایست بی‌حجاب می‌شدند؛ لعنت ابدی بر رضاخان و ایادی‌اش!

۲. تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، همان، ص ۲۲۴.

* [حکومت گرگان به حکومت گنبدقابوس، ۹ بهمن ۱۳۱۴]

وزارت داخله، حکومت گرگان و دشت گرگان، نمره ۱۰۰۳۲، تاریخ ۱۴/۱۱/۹، محرمانه-

حکومت گنبدقابوس- در جواب راپورت نمره ۲۲۱۶۰

۱. باید بدانید که منظور دولت همانا عدم استعمال چادر سیاه و نقاب است.
 ۲. البته متوجه شده‌اید که ایلات و عشایر و قراء و قصبات ایران ابداً حجابی نداشته‌اند.
 ۳. منظور از اجتماعات این است، زن‌ها پی به اهمیت خود در جامعه برده و بدانند که باید به مردهای خود کمک و همراهی در کارهایشان بکنند. خوشبختانه این قسمت در بین ایلات و عشایر معمول بوده و حداکثر مشاغل و کارها را زن‌ها می‌کنند. بنابراین شما باید اشخاصی را که چادر سیاه استعمال می‌کنند به هر ترتیب و وضعی که باشد جلوگیری کنید. بعضی حمای‌ها را ملتزم کنید [تا زنان] چادر سیاه را راه ندهند؛ دکانین معاملات نکند و به دکان‌های خود راه ندهند؛ اتومبیل‌ها زن با چادر نپذیرند. این قبیل تزییقات برای دور افتادن چادر سیاه لازم است. در ضمن برای اینکه تراکمه و زن‌هایشان نیز در اجتماعات شرکت داشته باشند، همان خارج شهر در میدان هفته‌ای یک روز، یک مرتبه جمع شوند خطابه و نطقی برایشان بشود که کم‌کم آشنا به وضعیت اجتماعی شوند کافی است والا زن‌های تراکمه عموماً بی‌حجاب هستند.

* [حکومت گرگان به اداره شهربانی، ۲۳ اسفند ۱۳۱۴]

وزارت داخله، حکومت گرگان و دشت گرگان، نمره ۱۱۵۵۹، تاریخ ۱۴/۱۲/۲۳، به طوری

که اطلاع حاصل شده بانوان با چادر نماز به حمام می‌روند و بر می‌گردند به طوری که حضوراً دستور دادم اقدام کنید که ترک این عادات شده اوامر بدون استثنا و تبعیض باید اجرا شود.

ج. مخالفان کشف حجاب در گرگان و دشت

با اعلام کشف حجاب به‌رغم شدت عمل حاکمان وقت منطقه، به‌ویژه سرهنگ حکیمی حاکم

گرگان و دشت و یاور آزادراد رئیس شهربانی گرگان و سایر مقامات دولتی این خطه، مردم مسلمان به رهبری روحانیت متعهد، حاضر به تسلیم در برابر این اقدام ضددینی رضاخان نبودند لذا به طرق مختلف با آن مخالفت و یا نسبت به آن بی‌اعتنایی می‌کردند. چنان‌که فریاد اعتراض حاکم گرگان و دشت بلند شد و او طی نامه‌ای خطاب به اداره شهربانی گرگان در تاریخ ۱۲ بهمن سال ۱۳۱۴، از خونسردی مردم نسبت به کشف حجاب انتقاد و آنها را جبون و ناسالم معرفی کرد:

اشعار می‌دارد هنوز اهالی این شهر به امرار وقت و خونسردی، این نهضت عظیم را تلقی نموده و مجادلات دیرینه خود [را] ادامه داده [و] می‌دهند و نباید به صرف اظهار اطاعت آنها قانع شد، باید اینها را با تدابیر جدی سریع تحت عمل کشید. مثلاً بعضی اشخاص که نسبتاً منورالفکر هستند تحریص و ترغیب به دعوت طبقاتی زن و مرد نمود و ضمناً شهربانی مدعویین را قبلاً به وسایل خارجی بفرماند که اگر در فلان روز به دعوت فلان شخص دعوت شده حاضر نشود و طفره برود مورد تعقیب و مجازات شهربانی واقع خواهد شد. چون مردمان این شهر جبون و دارای فکر سلیم نیستند. یکی از طرق مخالفت مردم با کشف حجاب رضاخانی عدم شرکت آنها در مجالس و جشن‌های کذایی بود. چنان‌که در یکی از گزارش‌های رئیس شهربانی گرگان خطاب به حاکم این منطقه چنین آمده است:

مهدی فرهنگ از ساعت ۲ عصر ۱۶ ماه جاری [بهمن ۱۳۱۴] از ۳۴ تجار و کسبه با خانم‌های خودشان به منزل خود دعوت کرده بود. با اینکه از طرف شهربانی نیز به مدعویین تذکر داده شده بود که باید در مجلس مزبور حاضر شوند. معذک ۲۳ نفر آنها غایب بوده‌اند...^۱

حتی برخی از کارمندان متعهد ادارات منطقه به علت مخالفت با کشف حجاب و عدم شرکت در این‌گونه جلسات در معرض اخراج از اداره خود و متعاقب آن گرفتاری‌های مالی و معیشتی

۱. غلامرضا خارکوهی، ممان.

و حتی زندان قرار گرفتند؛ از جمله این افراد عده‌ای از کارکنان شریف اداره ثبت اسناد و املاک گرگان و دشت بودند. دو نامه زیر حاکی از این موضوع است:

* [حکومت گرگان و دشت گرگان به اداره ثبت اسناد و املاک گرگان، ۱۲ بهمن ۱۳۱۴]

وزارت داخله، حکومت گرگان و دشت گرگان، نمره ۱۰۰۶۳، تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۱۲، محرمانه
 اداره ثبت اسناد و املاک گرگان- در جواب نمره ۱۱۰۰۹۵ به طوری که طی نمره ۱۰۰۵۹ اشعار گردید، به قرار اطلاع واصله یک عده از اعضای آن اداره حاضر نشده‌اند. در صورت صحت به خدمت آنها خاتمه و به مرکز نیز راپورت و از اشخاصی انتخاب کنید که نظریه عموم ملت ایران را عملی و نیات مقدسه شاهنشاهی را انجام بدهند. سرهنگ حکیمی.

* [رئیس اداره ثبت گرگان به حکومت گرگان و دشت، ۱۳ بهمن ۱۳۱۴]

وزارت عدلیه، ثبت کل اسناد و املاک، نمره ۱۰۲۲۲، به تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۱۳، محرمانه
 ایالت معظم گرگان و دشت- عطف به مرقومه نمره ۱۰۰۵۹ به طوری که شفاهاً استدعا کردم تمنی دارد اجازه فرمایند برای آخرین مرتبه به آقایان متمدین ابلاغ گردد که اگر در اجرای منویات دولت و ملت خودداری و فوراً مجالس جشن در منازل خود تهیه نکردند، مراتب برای اقدام مقتضی عرض و فوراً به خدمتشان خاتمه داده خواهد شد.

رئیس اداره ثبت گرگان و دشت جعفر واعظزاده [امضا]: جعفر واعظزاده

[مهر]: اداره ثبت اسناد و املاک گرگان و دشت

[حاشیه]: اخطار شود

۱. باید خانمشان به اداره ثبت حاضر شده و به شما معرفی شوند.

۲. باید از اعضای اداره با خانم‌هایشان به منزل خود دعوت نموده پذیرایی جای بکنند.

در صورتی که اجرا نشد باید به خدمت آنها خاتمه دهید تا درباره آنها اقدامات لازمه

[بشود].

این مخالفت‌ها محدود به گرگان نبود، بلکه در سرتاسر استان گلستان از جمله رامیان دیده

می‌شد که گزارش زیر در همین رابطه می‌باشد:

[راپورت حکومت رامیان به حکومت گرگان، ۵ اسفند ۱۳۱۴]

وزارت داخله، حکومت گرگان و دشت گرگان، نمره ۱۰۹۰۸، تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۵، محرمانه سروان امیر پاشایی رئیس ناحیه ۳ حکومت رامیان طی نمره ۱۷۱۶ راپورت می‌دهد که در دعوت نهضت زنان به استناد راپورت کدخدای محل، حبیبیان و هاشم رضایی و علی‌اکبر صفایی نسبت به اشخاصی که خانمشان چادر سیاه را برداشته، تمسخر و استهزا نموده، شب‌ها دور خود جمع و برخلاف مقررات مشغول تهیج و وسوسه اهالی هستند. لازم است کاملاً در این موضوع رسیدگی کرده اشخاص [و] مرتکبین را تنبیه و با نایب‌الحکومه محل در پیشرفت مقررات دولتی نهایت مساعدت را به عمل آورید.^۱

گرچه در منطقه گرگان و دشت هم مثل بسیاری از مناطق کشور- از شدت خفقان رضاخانی- قیام در خور توجهی از سوی روحانیت و مردم علیه برنامه کشف حجاب صورت نگرفت (جز همان قیام خونین مردم مشهد)، اما در نقاط مختلف استان گلستان تحرکات و افشاگری‌هایی به صورت پراکنده توسط علمای اهل تسنن و تشیع انجام شد. از جمله در ترکمن‌صحرا مرحوم عبدالقادر آخوند، عبدالرحمان آخوند مدرسی، آنه قلیچ آخوند، حاج قربان آخوند و قره آخوند به مخالفت با کشف حجاب پرداختند اما ظاهراً بیش از همه در میان علمای تسنن ترکمن‌صحرا، عبدالقادر آخوند بر خود تکلیف دانست که مبارزه خود را گسترش دهد؛ لذا از تمام حوزه‌های منطقه ترکمن‌صحرا بازدید کرد و با سخنرانی‌های آتشین خود در مساجد، مردم را به مبارزه با کشف حجاب دعوت نمود.^۲

در این میان، برخی از روحانیان هم که شرایط را برای قیام فراهم نمی‌دیدند حاضر به قبول رنج انزوا شدند اما حاضر به خلع لباس و پذیرش ذلت نوکری رضاخان نشدند. مرحوم آیت‌الله سیدحبیب‌الله طاهری گرگانی می‌گوید:

خانواده‌های طاهری هرگز با کشف حجاب رضاخان کمترین موافقتی نشان ندادند بلکه

۱. همان.

۲. هادی خرمالی، مهاجران داغستان، گرگان، ایل آرمان، ۱۳۸۲، ص ۷۰-۶۹.

درست برعکس، مخالف آن هم بودند. بد نیست در اینجا سخنی را که از مرحوم آیت‌الله حاج آقا سیدسجاد علوی به یاد دارم برای شما نقل کنم؛ ایشان می‌گفت وقتی که پهلوی عمامه‌ها را برداشت، ما در نجف اشرف بودیم. شخصیت‌هایی که احتمال نمی‌دادیم دست از عمامه بردارند و شغل رسمی بگیرند، رفتند و شغل رسمی گرفتند ولی آقا میرزا هادی طاهری که غالب اعیان و مسئولین آن زمان، نسبت به ایشان ارادت نشان می‌دادند، رفت در خانه نشست، عمامه را حفظ کرد ولی حاضر نشد آن را کنار بگذارد و به شغل دیگری بپردازد.^۱

◆ تبعید یک روحانی به دلیل مخالفت با کشف حجاب

برجسته‌ترین روحانی و شخصیت مذهبی که با برنامه فرنگی‌مآبی رضاخان در استان گلستان مخالفت کرد و به اقدامات حکومت در زمینه قانون متحدالشکل نمودن لباس و کشف حجاب علناً اعتراض نمود، ظاهراً مرحوم حجت‌الاسلام سیدمصطفی رئیس‌الذاکرین بود. او به علت اعتراض به امر خلع لباس توسط حکومت نظامی گرگان به ساری و سپس به شاهرود تبعید شد.^۲ زمانی که قیام مسجد گوهرشاد برای مبارزه با بی‌حجابی انجام گرفت و مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین قمی به عراق تبعید گردید، مرحوم رئیس‌الذاکرین هم در گرگان به مخالفت با این‌گونه برنامه‌های رضاشاه پرداخت. چنان‌که مرحوم حاج سیدرضا موسوی نقل می‌کرد مرحوم رئیس‌الذاکرین در ایام محرم در محله دوشنبه‌ای گرگان در منزل مرحوم حاج شیخ علی علایی منبر می‌رفت که ناگهان عنان سخن را به موضوع بی‌حجابی کشاند. آن‌گاه رضاشاه را مورد خطاب قرار داد و گفت که این‌گونه برنامه‌ها در مملکت اسلامی جایی ندارد؛ بانوان مسلمة به بی‌حجابی تن در نخواهند داد، ممکن است برای همیشه خانه‌نشین گردند ولی تسلیم

۱. غلامرضا خارکوهی (به اهتمام)، *خاطرات مرحوم آیت‌الله سیدحبیب‌الله طاهری گرگانی*، تهران، حوزه هنری، ص ۴۱.
 ۲. در نامه محرمانه و مستقیم سرپاس مختاری، رئیس اداره کل شهربانی کشور به ریاست وزرا در تاریخ ۳۰ مهرماه سال ۱۳۱۵ هـ.ش به این موضوع اشاره شده است.

بی‌حجابی نخواهند شد. آن‌گاه خطاب به رضاشاه چنین گفت:

ای مرد!

چادر از سر، معجز از رُخ و امكن آفتاب و ماه را رسوا مكن
 پس از اینکه از منبر پایین آمد به منزل رفت و چون شنید که مورد تعقیب قرار گرفته، مدتی از خانه بیرون نیامد و چون در آن زمان پاسبان‌ها دنبالش بودند، او هر روز در خانه یکی از بستگانش پنهان می‌شد، تا به چنگ مأموران شهربانی نیفتد.^۱ حجت‌الاسلام سیدمحمد رئیسی - نوه پسری مرحوم رئیس‌الذاکرین - در این خصوص می‌گوید:

در این میان رئیس شهربانی گرگان عوض شد و رئیس نظمیه جدید منصوب گردید. مرحوم آیت‌الله حاج آقا بزرگ بنی‌هاشمی برای دیدن رئیس جدید نظمیه از کردکوی به گرگان آمد و به دیدار وی رفت. پس از آنکه قدری نشست، رئیس نظمیه به او گفت جناب آقای بنی‌هاشمی، دوست صمیمی و نزدیک شما آقای رئیس‌الذاکرین کجاست؟ من شنیده‌ام که شما هر کجا می‌رفتید با هم بودید. چگونه است که الان تنها به ملاقات من آمده‌اید؟

مرحوم بنی‌هاشمی در جواب ایشان گفت لابد ایشان کسالت دارند یا اینکه در مسافرت هستند و از وجود جنابعالی اطلاع ندارند. من حتماً ایشان را مطلع کرده و به اتفاق، دوباره به دیدنتان خواهیم آمد.

مرحوم بنی‌هاشمی به دیدار مرحوم رئیس‌الذاکرین آمد و آن‌گاه قضیه را برای وی تشریح کرد. مرحوم بنی‌هاشمی به او گفت حالا که این موقعیت پیش آمده و رئیس نظمیه خواستار دیدار با شما شده، فرصت خوبی است که به اتفاق هم به دیدارش برویم شاید این موضوع سبب شود که از جنابعالی رفع توقیف گردد.

مرحوم رئیس‌الذاکرین گفت احتمال می‌دهم این مسئله نقشه‌ای برای دستگیری من باشد. ولی مرحوم بنی‌هاشمی تأکید داشت که رئیس نظمیه سوءنیتی ندارد. لذا با تشویق

۱. از خاطرات مکتوب حجت‌الاسلام سیدمحمد رئیسی که نزد نویسنده موجود می‌باشد.

حاج آقا بزرگ هر دوی آنها با هم به دیدار رئیس جدید نظمیه گرگان شتافتند. مرحوم رئیس‌الذاکرین گفت هنگامی که وارد حجره رئیس شهربانی شدیم او به گرمی از ما استقبال کرد و ما را مورد پذیرایی و احترام قرار داد بدون اینکه از حوادث رخ داده در مدت اخیر پرس‌وجویی کند و با کمال متانت و وقار با ما سخن گفت. پس از آنکه مدت کوتاهی نشستیم چنین برداشت کردیم که لابد دستگاه حکومتی بنا را بر فراموش کردن موضوع گذاشته و دیگر تمایلی ندارد که در مورد آن بحث کند، لذا ما هم سخن از موضوع تعقیب به میان نیاوردیم. هنگامی که از اتاق رئیس شهربانی بیرون آمدیم، او تا دم در اتاقش ما را بدرقه کرد و به محض اینکه به در خروجی ساختمان شهربانی رسیدیم به حاج آقا بزرگ اجازه خروج داد ولی جلوی خروج مرا گرفت. مرحوم حاج آقا بزرگ به این مسئله شدیداً اعتراض کرد و به مرحوم رئیس‌الذاکرین اصرار نمود که با من حرکت کن، ولی شماری از پاسبان‌ها وی را محاصره کرده و مانع خروج رئیس‌الذاکرین شدند. تعداد پاسبان‌ها لحظه به لحظه افزوده می‌شد به طوری که در نهایت میان حاج آقا بزرگ و مرحوم رئیس‌الذاکرین فاصله افتاد و آنها را در حلقه محاصره خود قرار دادند و مرحوم رئیس‌الذاکرین را به همراه خود به بازداشتگاه بردند.

مرحوم حاج آقا بزرگ کردکویی تصمیم گرفت که مجدداً به شهربانی باز گردد و با رئیس آن دیدار کند ولی پاسبانان مانع وی شدند. بالاخره او با کمال عصبانیت و خشم از شهربانی بیرون آمد و به کردکوی رفت. در آنجا تعدادی از مردم را به آشوب و قیام فرا خواند و چون خود او نیز افراد مسلحی در اختیار داشت که همیشه در اجرای اوامر او حاضر و آماده به فرمان بودند آنان را به همراه خود آورد و تصمیم گرفت که در میان شهر گرگان تظاهراتی به راه اندازد و با انبوهی جمعیت به طرف شهربانی حرکت کند؛ با این هدف که به درون زندان شهربانی رفته و مرحوم رئیس‌الذاکرین را آزاد کنند و یا اینکه تحصنی در آن مکان به راه اندازند. به هر صورت نقشه و برنامه‌اش معلوم نبود. تا اینکه رئیس شهربانی به داخل زندان آمد و... گفت حاج آقا بزرگ کردکویی با

جمعی از فضلا به طرف گرگان حرکت کرده و قصد آشوب و اغتشاش و بلوا دارند و من به شما اخطار می‌کنم، هر گونه آشوب و بلوایی به شما - که در زندان به سر می‌برید - لطمه خواهد زد و شما با رفتار خشن و تندى مواجه خواهید شد. پس بهتر است که خودتان به آقای کردکویی اعلام کنید از هر گونه اقدام آشوبگرانه خودداری کند و برای اینکه بتوانید به او پیغام دهید اجازه دارید تا ضمن ملاقات با فرزندان پیام خود را از توسط ایشان برای حاج آقا بزرگ ارسال نمایید.

سپس مرحوم رئیس‌الذاکرین هم به همین ترتیب عمل کرد و اخطار رئیس شهربانی را از طریق فرزند بزرگش سیداحمد... برای حاج آقا بزرگ فرستاد. سیداحمد رئیسی نیز فوراً به دروازه مازندران گرگان یعنی همان جایی که ماشین‌های کردکوی توقف می‌کنند رفت و در آنجا مشاهده کرد که حاج آقا بزرگ به همراه اهالی کردکوی دارند برای اجرای برنامه خود آماده می‌شوند. خلاصه او پیغام پدرش را رساند و حاج آقا بزرگ نیز با شنیدن این پیام، برای آنکه جان مرحوم رئیس‌الذاکرین به خطر نیفتد، از تصمیم خود منصرف گردید و به کردکوی برگشت. اما حاج آقا بزرگ بیکار ننشست و لذا بعد از مدت کوتاهی به شهر گرگان آمد و به دیدار علما، تجار و معتمدین شهر رفت و با ارسال تلگراف‌هایی به تهران و ساری اعتراض خود را به این بازداشت ناجوانمردانه اعلام نمود. علی‌رغم تلاش بی‌وقفه و فعالیت‌های حاج آقا بزرگ برای آزادی مرحوم رئیس‌الذاکرین، آن مرحوم را از زندان شهربانی گرگان به شهر ساری تبعید کردند. رئیس‌الذاکرین در شهر ساری به منزل آیت‌الله امامی، پدر حاج شیخ مرتضی امامی [متوفی سال ۷۹ شمسی، پدر شهید و از مجتهدین بزرگ ساری] رفت. با فرارسیدن ایام محرم و برپایی مجالس روضه و عزا در ساری، مرحوم رئیس‌الذاکرین به اتفاق آیت‌الله امامی در مجالس عزا به عنوان مستمع شرکت می‌کرد. ولی مرحوم آقای امامی همواره اصرار داشت که نامبرده به منبر برود و هر کجا می‌رفت از منبر ایشان تعریف و تمجید می‌کرد و از مردم می‌خواست تا از وی بخواهند که سخنرانی کند. مرحوم رئیس‌الذاکرین نیز در مقابل این تقاضاها اظهار فروتنی کرده و از اجابت درخواست‌ها خودداری

می‌نمود، زیرا معتقد بود که رفتنش به منبر ممکن است منجر به تشدید حساسیت زمامداران و تبعید مجدد وی بشود. تا اینکه به‌خاطر اصرار زیاد علما یک‌بار به منبر رفت و به‌طور مختصر سخنرانی کرد. همین امر باعث شد تا مأموران دولت ایشان را فوراً جلب و به شهرستان شاهرود تبعید و در زندان شهربانی آنجا حبس نمایند. مرحوم رئیس‌الذاکرین می‌فرمود که روز هفتم محرم وارد شاهرود شدم. رئیس شهربانی شاهرود با خانواده‌اش در طبقه بالا زندگی می‌کرد و طبقه پایین محل اداره شهربانی بود. من هم در یکی از حجرات طبقه پایین اسکان یافتم. چون عاشورا فرا رسید رئیس شهربانی مقابل در زندان آمد، دست مرا گرفت و به طبقه بالا برد و به من گفت مادری دارم که بسیار مؤمن و متدین است. او از من خواسته تا امشب تو را به منزل دعوت کنم تا با صدای آرام برای ما روضه بخوانی که او هم با صدایی آرام شروع به روضه خواندن کرد. آن صدای خوش و آوای روحانی مرحوم رئیس با دل شکسته و حال حزین او توأم شد و مجلس به یک روضه بسیار تکان‌دهنده و حزن‌برانگیزی مبدل گشت. وی آن شب را در منزل رئیس شهربانی به صبح رساند و هنگام طلوع آفتاب دوباره به زندان بازگشت تا مأموران و جاسوسان از این موضوع بویی نبرند. شب دوم نیز این عمل تکرار شد و رئیس شهربانی غالب شب‌هایی که مطمئن بود برایش مشکلی پیش نمی‌آید مرحوم رئیس‌الذاکرین را به طبقه بالا و منزل مسکونی خود می‌برد. خلاصه مرحوم رئیس‌الذاکرین نزدیک به یک سال از عمر شریفش را در تبعید به‌سر برد، تا اینکه هنگام ورود متفقین به ایران و به ضعف گراییدن حکومت رضاخان، به گرگان بازگشت. او به همراه همسرش با اسب و از راه گرمادشت به طرف گرگان آمد.^۱

د. پیامدهای شوم کشف حجاب

اعمال قانون کشف حجاب رضاخانی، هزاران جنایت در پی داشت که بررسی و شمارش تک‌تک آنها از حوصله این تحقیق خارج است. اما اجمالاً می‌توان گفت از آن پس انواع البسه

غربی مردانه و زنانه، کلاه فرنگی، کراوات، مینی‌ژوپ، مینی ناف، سارافون، پلیورهای یقه‌بان، لباس‌های دکلمه، جوراب‌های پانما، کیف‌ها و کفش‌های غربی، لوازم آرایش اروپایی همراه با انواع سیگارهای خارجی و تابلوهای پر از اصطلاحات غربی و کلمات فرنگی، عکس‌های برهنه زنان و مردان، مجالس رقص و آواز، مطبوعات ضداخلاقی، محروم کردن زنان محجبه از حقوق شخصی و اجتماعی، اخراج زنان محجبه از مراکز کار، بی‌حرمتی به زنان مسلمان و مردانی که دارای همسر یا دختر باحجاب بودند، کالاهای مزین به تصاویر زنان نیمه‌عریان، آداب و رسوم غربی در معاشرت‌های خصوصی و اجتماعی، کافه‌های رقص و شراب، صفحه‌های موسیقی مبتذل و... هر روز بیش از پیش فزونی یافت و در هر کوچه و بازار علنی و فراوان شد. مأموران، هر روز علاوه بر استفاده از این طرق، از قدرت سرنیزه هم بهره جستند تا پایه‌های معنویت و دیانت زنان و مردان مسلمان را سست نمایند.

یکی دیگر از پیامدهای شوم کشف حجاب این بود که بعد از اعلام رسمی آن و ملزم شدن مردم به خرید لباس‌هایی از قبیل کلاه، کفش، دستکش و لباس زنانه، عده‌ای از کسبه سودجو اقدام به گرانفروشی در قیمت اجناس فوق نمودند. رژیم که اوج گرفتن قیمت‌ها را مانع بزرگی بر سر راه توسعه کشف حجاب و غربی کردن کشور می‌دانست، دست به اقدامات شدیدی زد که از جمله در تاریخ ۱۳۱۴/۱۱/۱، اداره کل شهربانی کشور طی گزارشی خطاب به رئیس‌الوزرا (نخست‌وزیر) نوشت:

در این موقع که عموم اهالی برای رفع حجاب به خریداری پارچه و کفش و کلاه احتیاج دارند، طبق راپورت‌های واصله فروشندگان اجناس از موقع استفاده نموده و در فروش پارچه به قیمت عادلانه قناعت نمی‌کنند و از این طریق یک تحمیل فوق‌العاده به مردم می‌شود. مستدعی است برای جلوگیری از این‌گونه اجحافات و تسهیل رفع حجاب نسبت به قیمت پارچه و اشیای مورد احتیاج عمومی امر به اقدام فرمایند.^۱

لذا به دنبال اعتراضات مردم استان گلستان همگام با سراسر ایران، حاکمان این منطقه نیز

۱. تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، همان، ص ۲۱۷.

اقدام به صدور اظهارها و اطلاعیه‌هایی نمودند که از جمله اعلان نمره ۲۳۴۰ مورخ ۱۱/۱۴ ۱۳۱۴ بلدیہ (شهرداری) گرگان می‌باشد:

برای رفاه حال اهالی و جلوگیری از اجحافات صنف بزازها و خرازی‌ها و فروشندگان امتعه و اشیای مورد احتیاج عامه، بلدیہ گرگان موارد ذیل را به اطلاع عموم می‌رساند: کلیه فروشندگان پارچه فاستونی، کفش، کلاه، دستکش زنانه و انواع پوست و غیره موظف‌اند که برای تمام اجناس و اشیای فوق که به مصرف فروش می‌رسانند طبق قیمتی که با حضور نماینده شهربانی و طبقات فروشندگان اجناس در اداره بلدیہ تعیین و امضا نموده‌اند اتیکت (ورقه مشخص) روی آنها الصاق نمایند. شهربانی و بلدیہ گرگان در اجرای مقررات فوق از تاریخ نشر این اعلان نظارت کامل به عمل آورده و متخلفین را مورد تعقیب قرار خواهد داد. به علاوه اضافه قیمتی که دریافت داشته‌اند، مأخوذ و به صاحبانش مسترد خواهد شد. - از طرف کفیل بلدیہ گرگان (نوابی).

اما این نکته شایان ذکر است که موفقیت نسبی رضاخان در کشف حجاب زنان، برایش ارزان تمام نشد، بلکه در طول سال‌های حاکمیت منحوسش با مخالفت‌ها و مقاومت‌های منفی و خیزش مردمی زیادی - با هدایت و رهبری روحانیت آگاه و انقلابی - روبه‌رو گردید و حتی عده زیادی از زنان مسلمان با به جان خریدن همه خطرات، تحقیرها، تهدیدها، محرومیت‌ها و مشقات تا پایان حکومت رضاخان و حتی پس از آن حاضر به ترک حجاب اسلامی‌شان نشدند، بلکه ایستادند و مقاومت کردند و افتخار نسل‌های آینده شدند.

۳. تأثیرات ثروت‌اندوزی و زمین‌خواری رضاخان در منطقه گرگان و دشت

یکی از شاخصه‌های نامطلوب رضاشاه، ثروت‌اندوزی بیش از اندازه اوست. رضاخان پس از تصاحب منصب پادشاهی با سوءاستفاده از موقعیت و جایگاه دولتی و ریاستی که داشت از طریق عوامل خود در مناطق و مراکز مختلف به هر کارخانه و هر زمینی چنگ انداخت و سهم نامشروعش را گرفت. اگر کسی کوچک‌ترین مخالفتی می‌کرد، بلافاصله سربه‌نیست می‌شد و یا

سر از زندان‌های قرون وسطایی درمی‌آورد. به همین دلیل هیچ‌کس جرئت شکایت یا مقاومت در برابر حرص و ولع پایان‌ناپذیر رضاخان را نداشت. به همین علت او با قدرت مطلقه و استبدادی خود، بسیاری از اراضی روستاهای متعلق به اعیان و اشراف، فئودال‌ها و حکام و عشایر را مصادره کرد و آنها را به خود اختصاص داد و یا به طرفدارانش، یعنی افسران قشون، مقامات عالی‌رتبه اداری، مالکان و بازرگانان سرسپرده خود واگذار نمود. رضاخان در دوران سلطنت خود صاحب بسیاری از اراضی استان‌های پرخیر و برکت و حاصلخیز ایران، یعنی مازندران، گیلان و گلستان شد و به این طریق در مدت کوتاهی به یکی از بزرگ‌ترین مالکان کشور مبدل گشت به طوری که بیش از هشتاد درصد زمین‌های قابل کشت ایران در دست رضاخان، مالکان و سران ایلات و عشایر متمرکز شده بود و فقط مقدار جزئی زمین در اختیار دهقانان و مقداری نیز به صورت اراضی دولتی و موقوفه وجود داشت.^۱

سفیر وقت انگلستان در ایران (در سال ۱۳۱۴) طی گزارشی به وزارت امور خارجه کشور متبوعش می‌نویسد:

ولع زمین‌خواری اعلی‌حضرت رضاشاه از پیش معرف حضورتان هست و شاید مرا نیازی نباشد که بر موضوع خارق‌العاده حرص به مال پادشاه تأکید مجدد کنم. مع‌ذلک اخیراً مواردی از این ولع سیری‌ناپذیر زمین‌خواری توجه مرا جلب کرده است و من افتخار دارم که آن موارد را در این گزارش ثبت کنم. از یک سو این جریان (زمین‌خواری) نضج و شتاب می‌گیرد و از سوی دیگر با ادامه بیشتر این وضع نارضایی... حادثتر و خطرناک‌تر می‌گردد.

نماینده کنسول پیشین بریتانیا در گرگان (استرآباد سابق) حسینقلی آقا مقصودلو اخیراً شکایتنامه‌ای به این سفارت تسلیم کرده، طی آن اظهار داشته است که مأموران شاه ملک او را در گرگان ضبط کرده و خودش را به عنوان تبعید به سمنان فرستاده‌اند... آن‌طور که از گفت‌وگوی دبیر اول امور شرقی سفارت با یکی از فرمانداران

۱. محمد عباسی، تاریخ انقلاب ایران، تهران، شرق، ۱۳۵۸، ص ۵۶۷-۵۶۶.

سابق گرگان دستگیرم شد به احتمال زیاد ماجرا بدین قرار بوده است. در گرگان ملک پرارزشی وجود داشت که قبلاً جزء املاک خالصه بوده است. وزارت دارایی تصمیم می‌گیرد که از طریق مزایده عمومی بفروشد. ملک به شاه فروخته می‌شود! [منتهی در مورد حدود و ثغور این زمین ابهاماتی وجود داشت و همین ابهامات منجر به آن شد که املاک حسینقلی آقا را هم ضمیمه آن کنند. در حال حاضر تمام منطقه گرگان ملک خصوصی اعلی حضرت است.^۱

علاوه بر این تمام قوانین ارضی صادره در آن دوره به نفع رضاخان و سایر مالکان سرسپرده حکومت او و در راستای تضعیف بیشتر کشاورزان و روستاییان بیچاره بود؛ چنان‌که روزنامه کوشش (شماره ۴۷۷۳، مورخ ۱۳۲۰/۹/۱۶) می‌نویسد:

زارع بدبخت و دهقان بیچاره مازندرانی [و گلستانی] (را به روزی انداخته‌اند) که نه کفش در پا و نه لباس در بر و نه برنج در خانه دارد و شب تا صبح نظیر انسان‌های ماقبل تاریخ به سبب نداشتن بنیه خرید دو سیر نفت، در تاریکی نشسته و می‌خوابد.^۲

ولی املاکی که رضاشاه به زور و ستم از مردم غصب می‌کرد، حرص و ولع سیریناپذیر وی را کفاف نمی‌داد. لذا به دستور او مجلس شورای ملی «فروش املاک خالصه» را به تصویب رساند تا شاه بتواند بهترین املاک خالصه را به نام خود و فرزندانش منتقل سازد. خانم لمپتن، محقق و استاد دانشگاه لندن، در کتاب *اصلاحات ارضی ایران* می‌نویسد: «رضاشاه در ترکمن صحرا که قسمت اعظم آن منطقه خالصه بود، چهارصد ده خالصه خریداری کرد.» روزنامه *داد* تحت عنوان «راجع به املاک واگذاری» در این باره می‌نویسد:

دولت در شهرستان گرگان یکصد و بیست و پنج پارچه قریه و قصبه مهم که اغلب آن قراء شش‌دانگی بوده، داشته. وزیر دارایی وقت مثل اینکه از کیسه فتوت خود بخشش می‌کند، تمام این ۱۲۵ پارچه خالصه دولت را فقط و فقط در مقابل ۷۵ هزار تومان به

۱. کتاب جمعه، شماره یکم، سال یکم، ۵/۵/۴ به نقل از منصور گرگانی، «مسئله زمین در صحرای ترکمن».

۲. جامی، گذشته؛ چراغ راه آینده، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۲، ص ۱۱۳.

«شاه» سابق انتقال داده که تنها ۳ دانگ قصبه مهم «کردکوی» و مزارع تابعه آن که از جمله ۱۲۵ پارچه مورد انتقال بوده، بیش از دو میلیون و نیم ریال یعنی ۳ برابر وجهی که برای ۱۲۵ پارچه داده شده است، ارزش داشته.^۱

با سقوط حکومت بیدادگر رضاشاه و وزش نسیم آزادی در کشور ایران، ستمدیدگان برای احقاق حق خود به‌پا خاستند و به ناچار ابتدا به سراغ مجلس شورای ملی رفتند:

روز یکشنبه ششم مهر از دو ساعت و نیم بعد از ظهر به تدریج مالکین املاک مازندران و گرگان که در مجلس شورای ملی حاضر شده و تجمع کردند، بیش از سیصد نفر جمعیت بودند. بعداً به آقای رئیس مجلس اطلاع داده شد. ۵ نماینده از آنها خواستند که شکایت خود را بگویند. از طرف حاضرین آقایان «علی‌قلی خلعتبری»، «لطفعلی مرزبان»، «فرج‌الله ساعد»، «سیف‌الله باوند» و «ناصرقلی خلعتبری» انتخاب شده، به حضور آقای رئیس مجلس رسیده، اظهار داشتند شنیده‌ایم پس از بیست سال تعدی و مظالم و گرفتن املاک ما، اینک دولت می‌خواهد به دعاوی غبن رسیدگی کرده، رفع دعاوی کند. در صورتی که املاک ما به زور و جبر گرفته شده باید عین املاک مسترد شود.

حسن اسفندیاری رئیس مجلس، که سال‌ها شاهد جنایات و ستمگری‌های رضاشاه بود، بی‌شرمانه و مزورانه اظهار داشت:

در این چند روز، چیزها از طرز گرفتن املاک و تعدی‌های بیست‌ساله شنیده‌ایم که از ذکر آن بی‌اندازه متأثر می‌شوم. من خود نیز عقیده دارم که باید املاک مردم به آنها پس داده شود. ولی موقع مقتضی است که با سکوت و آرامش این موضوع رسیدگی شود. زیرا کارهای بیست‌ساله را دو، سه‌روزه نمی‌توان رسیدگی کرد.^۲

اما این موقع مقتضی نه تنها هرگز فرا نرسید، بلکه روند غارتگری از سوی رضاشاه و پس

۱. همان، ص ۱۱۱.

۲. همان، ص ۱۱۳.

از او توسط فرزندش محمدرضا شاه، ادامه یافت.

در اینجا برای اینکه به ماهیت اقدامات مشاوران قضایی املاک پهلوی آشنا شویم، کفایت یکی از هزاران پرونده مختومه هیئت‌های رسیدگی به املاک واگذاری را ورق بزیم؛ به موجب محتویات پرونده ۱-۲۷/۱۱ و پرونده ۳۲-۱۵۷۵ هیئت نخستین و تجدیدنظر املاک واگذاری، ۴۴ نفر از معتمدان طایفه داز استان گلستان، دادخواستی به هیئت رسیدگی به املاک واگذاری گران تقدیم می‌دارند، دایر بر اینکه ملک داز با حدود و ثغور مشخص مورد غصب رضاشاه قرار گرفته است.

مدعیان، در دادخواست خود به استناد اسناد ممیزی مالیاتی، قبوض پرداخت مالیات به صندوق دولت، نامه‌ها و مراسلاتی که بین طایفه داز و مقامات دولتی رد و بدل شده و تحقیقات و معاینه محلی، متذکر شده‌اند که ملک تحت تصرف مالکانه آنها بوده و رضاشاه آن را مورد غصب قرار داده و اینک استدعای استرداد آن را می‌نمایند. هیئت نخستین املاک واگذاری، پس از رسیدگی و معاینه و تحقیقات محلی، به اتفاق آرا حکم بر محکومیت دارایی و حقانیت طایفه داز صادر می‌کند. (دادنامه شماره ۵۵-۲۲/۳/۲۵) این حکم مورد تجدیدنظر قرار می‌گیرد و هیئت تجدیدنظر حکم هیئت نخستین را مورد تأیید قرار می‌دهد. (دادنامه شماره ۳۲۷-۲۲/۱۰/۵ هیئت تجدیدنظر) چون حین تقاضای ثبت معلوم می‌شود که در دادنامه‌های صادره حدود اربعه ملک از قلم افتاده بوده است، بنا به تقاضای دخواهان، هیئت نخستین با مراجعه به پرونده و پس از رسیدگی مجدد، مبادرت به صدور حکم اصلاحی، با قید حدود اربعه ملک، می‌ورزد (دادنامه ۱۷۷-۲۵/۱۱/۱۰ هیئت نخستین) و همین حکم در هیئت تجدیدنظر مورد تأیید واقع می‌شود. (دادنامه ۲۴۲-۳۲/۷/۱ هیئت تجدیدنظر). سرانجام، به استناد این احکام، از طرف محکوم لهم اجراییه صادر می‌شود که ملک مزبور با حدود اربعه تحویل داده شود. در نتیجه اجراییه به شماره ۴-۳۱۲ از طرف هیئت نخستین صادر و ملک داز در تاریخ ۳۴/۹/۱۷، با حدود اربعه و بدون استثنای مزارع چهارگانه به نمایندگان خرده‌مالکان داز تحویل داده شد. اداره ثبت اسناد و املاک را تحت فشار قرار دادند و همان تقاضاها و سفسطه‌های سابق را

عنوان نمودند. در نتیجه مدیر کل ثبت برای اینکه تقاضای ثبت دادبرندگان به تأخیر بیفتد، موضوع را برای اظهارنظر مجدد در هیئت تجدیدنظر املاک و اگذاری مطرح ساخت. هیئت تجدیدنظر برای هفتمین بار به موضوع رسیدگی کرد و چنین اظهارنظر نمود:

چون احکام شماره ۵۵-۲۲/۳/۲۵ و ۱۷۷-۲۹/۱۱/۱۰ هیئت نخستین مطابق دادنامه‌های شماره ۳۲۷-۲۲/۱۰/۵ و ۲۴۲-۳۲/۷/۱ هیئت تجدیدنظر استوار و به مرحله قطعیت رسیده و اجراییه برابر مدلول احکام قطعی صادر شده و ایراد و اعتراض اداره املاک و مستغلات پهلوی بر اجراییه مطابق تصمیم شماره ۳۳۲-۳۳/۱۱/۱۱ هیئت تجدیدنظر مردود اعلام گردیده موضوع از هر حیث مختومه اعلام و موردی برای طرح مجدد آن باقی نمی‌ماند و اجراییه با حدود ذکر شده در دادنامه معتبر و اجرای آن قانوناً بلااشکال بوده است. (قرار شماره ۵۱-۳۵/۴/۱۱)

متعاقب صدور این قرار که از هر لحاظ موضوع را مختومه و مالکیت خرده‌مالکان طایفه داز را مسلم و بی‌حقی محمدرضا پهلوی [ورثه رضاخان] را محرز می‌دانست، شورایعالی ثبت، تشکیل جلسه داد و اظهار عقیده نمود که قبول تقاضای ثبت از دادبرندگان بلااشکال است و این نظریه به اداره ثبت گرگان ابلاغ شد تا اسناد مالکیت رضاشاه را نسبت به محدوده مورد حکم ابطال و تقاضای ثبت ملک مورد بحث را به نام دادبرندگان بپذیرد.

ولی اداره ثبت اسناد و املاک گرگان در این خصوص چه کرد؟ بدون توجه به آرا و احکام و اظهار عقیده ۳۲ شخصیت قضایی که در هیئت‌های نخستین و تجدیدنظر و شورایعالی ثبت، حقانیت خرده‌مالکان داز را تأیید کرده بودند، رئیس اداره ثبت گرگان در یک شب ۱۴ فقره سند مالکیت در مورد این ملک (مزارع چهارگانه مورد تقاضای املاک پهلوی) به نام شاه صادر کرد و به رئیس املاک پهلوی گرگان تحویل داد. در بین این ۳۲ قاضی دادگستری، شخصیت‌هایی مانند حائری شاه‌باغ، میرمطهری، شعری و... حضور داشتند که هر کدام در دوره خود از قضات مشهور و ممتاز دادگستری بودند و به نفع خرده‌مالکان ترکمن اظهار عقیده کردند. رسیدگی به این ایرادات قریب ۱۹ سال به طول انجامید و آخر الامر که شاه محکومیت یافت،

رئیس ثبت گرگان در قبال ۵۰ هکتار زمین که از بنیاد پهلوی به عنوان «پاداش» گرفت بر تمام این آرا و احکام قوه قضاییه مملکت خط بطلان کشید و محتوای احکام صادره از طرف دادگاه‌های املاک و اگذاری را بدون قید و شرط به نام شاه کرد. آنچه را که مشاوران قضایی املاک و مستغلات پهلوی ظرف ۱۹ سال نتوانستند در دادگستری ثابت کنند او یک‌شبهه برایشان تحصیل کرد؛ بعد هم همان رئیس ثبت شاهپرست، در تاریخ ۳۹/۲/۲۲ خطاب به شاکیان منطقه داز نوشت:

تبدیل اسناد مالکیت ۱۴ قریه مورد شکایت شما طبق مقررات قانون املاک و اگذاری...

به نام نامی بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجام شده است.^۱

نکته دیگری که خانم لمپتن به آن اشاره می‌کند در خصوص املاک شخصی شاه است؛ او

می‌نویسد:

در اواخر سلطنت رضاشاه نوع مخصوصی از املاک خالصه به وجود آمد که عبارت باشد از املاک شخصی یا املاک مخصوص خود شاه. این املاک را اسماً خریده بودند و اسناد مالکیت آنها هم بر حسب معاملاتی که با رعایت «فرمالیته» صورت گرفته بود صادر شده بود. اما در غالب موارد، این فرمالیته‌ها در حکم سرپوشی بود که روی عمل ضبط املاک نهاده بودند. در بعضی موارد صاحب ملک مجبور بود که ملک خود را با ملکی واقع در جای دیگر معاوضه کند و در تمام موارد قیمت این دو، برابر نبود. حساب املاک اختصاصی با حساب املاک خالصه جدا بود و اولی به وسیله دفتر مخصوص شاه اداره می‌شد. قسمت اعظم مازندران [و گلستان] به ترتیبی که گفتیم ضمیمه املاک مخصوص رضاشاه گشت.^۲

بدین سان بود که رضاخان چه زمانی که در روز سوم اسفندماه سال ۱۲۹۹ (به اشاره «آیرون‌ساید» فرمانده قوای انگلیسی در قزوین) کودتا کرد و به تهران آمد و سردار سپه شد و

۱. منصور گرگانی، مسئله زمین در صحرای ترکمن، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۸، ص ۶۶ - ۶۲.

۲. ا.ک.س. لمپتن، همان، ص ۴۵۵ - ۴۵۴.

چه وقتی که در بیست‌ویکم آذرماه سال ۱۳۰۴ بر تخت سلطنت نشست، نه ملکی داشت، نه کارخانه‌ای و نه وجوه نقدی در بانک‌های خارج. ولی روز بیست‌وپنجم شهریورماه سال ۱۳۲۰ که دیگر امکان زورگویی و ستمگری برای او باقی نماند و به اجبار از سلطنت کنار گذاشته شد، وی با تملک حاصلخیزترین نقاط کشور در مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط، بزرگ‌ترین مالک کشور ایران بود و با در دست داشتن ذخایر نقدی در بانک‌های انگلستان، امریکا و آلمان، یکی از ثروتمندترین مردان جهان به حساب می‌آمد؛ به طوری که در اوایل سال ۱۳۲۰ تقریباً تمام دهات و اموال مازندران و گرگان توسط او تصرف شده بود و دیگر محلی باقی نمانده بود که دیکتاتور ایران طمع به بردن و تملک آن داشته باشد.^۱

بدیهی است تخمین دقیق درآمد و ثروت رضاشاه از محل این املاک و مستغلات و کارخانه‌ها و معاملات ارز و غیره در مدت سلطنتش مقدور نیست ولی بنا به نوشته مطبوعات، در سال‌های آخر حکومت رضاشاه، سالی ۷۰ میلیون تومان عواید املاک و مستغلات وی بود. با وجود همه این درآمدهای بادآورده باز از جیب ملت بدبخت، ساختمان‌ها، قصرها و ویلاهای رضاخان نیز با مخارج شهرداری‌ها ساخته می‌شدند. وی سالیانه ۶۰ میلیون تومان - معادل ۲۵ میلیون دلار - از درآمدهای نامشروعش را به خارج ارسال می‌کرد و برای اینکه در ارسال وجه به خارج از کشور نیز اشکالی پیش نیاید، می‌کوشید که رؤسای کل بانک ملی و کمیسیون ارز از میان افراد مطمئنی منصوب شوند. به طور کلی سپرده‌های رضاشاه در بانک‌های خارج از ایران، مبلغ ۳۶۰ میلیون دلار حدس زده می‌شد.^۲ اما مهم‌ترین منبع ثروت رضاشاه درآمدهای نفتی ایران بود که طی سالیان سال به حساب‌های بانکی او در لندن، نیویورک، سوییس و حتی تورنتو واریز می‌شد. اسناد امریکایی، مکانیسم انتقال این پول‌ها را به روشنی

۱. در سال ۱۳۲۰هش رضاخان دارای ۲۱۶۷ روستا با جمعیتی حدود ۵۰ هزار خانوار روستایی بود که ۵۴ درصد این روستاها در استان‌های گلستان و مازندران قرار داشتند؛ رک: عبدالعلی لهسایی‌زاده، تحولات اجتماعی در روستاهای ایران، شیراز، نوید شیراز، ۱۳۶۹، ص ۴۶.

۲. جامی، همان، ص ۱۱۳-۱۰۲.

نشان می‌دهند. سهمی که کمپانی نفت انگلیس و ایران به دولت ایران می‌داد هیچ‌گاه وارد ایران نمی‌شد. این پول در بانک‌های لندن ذخیره می‌شد^۱ و بعد هم به حساب رضاشاه می‌رفت. البته با سقوط و مرگ او نه این املاک و سرمایه‌ها به صاحبانشان مسترد شد و نه به دولت ایران واگذار گردید^۲ تا در راه توسعه و رفاه مردم هزینه شود؛ طبق وصیت رضاخان همه این املاک و سرمایه‌ها به فرزندش محمدرضاشاه و سایر بازماندگان فاسدش رسید.

۴. اثرات تأسیس راه‌آهن در گرگان و دشت

یکی از اقداماتی که رضاخان و دربارانش همواره با افتخار از آن دم می‌زدند و آن را تجلی مهم توسعه و نوسازی در آن دوره معرفی می‌کردند تأسیس راه‌آهن سراسری ایران بود که بخشی از آن در استان گلستان به‌ویژه شهرهای گرگان، بندرترکمن و بندرگز قرار داشت. بسیاری از قلم‌به‌مزدان رژیم پهلوی چنین می‌انگاشتند و می‌نوشتند که رضاخان با ایجاد راه‌آهن خدمت بزرگی به کشور کرده است، در حالی که مطالعات کارشناسی نشان می‌دهد که این کار نه تنها در جهت منافع ملت نبوده بلکه برخلاف آن و حتی در راستای اهداف نظامی بیگانگان صورت گرفته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که از زمان تصویب قانون احداث راه‌آهن سراسری ایران در سال ۱۳۰۴ تا سال ۱۳۲۰ با وجود اینکه دولت، اتصال شهرهای اصلی کشور را از طریق راه‌آهن طرح‌ریزی کرده بود، ولی به دلیل کوهستانی بودن ایران و پر هزینه بودن آن طرح و عوامل عدیده دیگر برای ایجاد شبکه راه‌آهن، اقدامات ناچیزی انجام گرفت؛ به عبارت دیگر اگر هدف اولیه و اصلی ایجاد راه‌آهن، حمل و نقل ارزان‌قیمت کالا و سپس جابه‌جا کردن مسافر است، شبکه راه‌آهن ایران هیچ‌یک از این دو هدف را تأمین نمی‌کرد. بر اساس

۱. بخشی از گفت‌وگوی آقای عبدالله شهبازی با دکتر محمدقلی مجد مؤلف کتاب *بریتانیا و رضاشاه: غارت بزرگ*.
 ۲. جز مدت کوتاهی در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق که آن هم از شدت فشار افکار عمومی و به علت کسب وجاهت اجتماعی در میان مردم بود و اندکی بعد شاه پشیمان شد و مجدداً همه را به قبضه خود درآورد.

نوشته باری یر به‌رغم اینکه ساخت راه‌آهن سراسری ایران بین سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ «یک شاهکار شگفت‌انگیز مهندسی بوده است»، اما ارزش خارجی اختصاص‌یافته برای تأمین شبکه راه‌آهن و مسیر و طول جاده‌هایی که به ازای ارزش پرداخت‌شده، ساخته شده بود فوق‌العاده زیاد بوده است. لذا راه‌آهن ایران نمونه کاملی از سرمایه‌گذاری نمایشی در یک کشور توسعه‌یافته است و تردیدی نیست که طرح راه‌آهن سراسری ایران تقریباً با هر معیار اقتصادی که سنجیده شود نادرست بوده است.^۱

از سوی دیگر راه‌آهن که مناطق شمالی (یعنی گرگان را در استان گلستان) و مناطق جنوبی ایران (یعنی بندر امام‌خمينی، شاهپور سابق) را به هم متصل می‌کرد، پیش از آنکه دارای ارزش تجاری و اقتصادی برای کشور ما باشد دارای ارزش نظامی برای بیگانگان بود، زیرا با ایجاد این خط - در صورت طمع روس‌ها برای حمله به هندوستان - انتقال سریع نیروهای نظامی انگلستان از مناطق تحت نفوذش در عراق و کشورهای خلیج‌فارس به شمال ایران از جمله استان گلستان و مرزهای شوروی ممکن می‌شد تا مانع از پیشروی روس‌ها به سمت جنوب ایران و از آنجا به هندوستان، که تحت حاکمیت بریتانیا بود، گردد. البته پیش از اجرای این طرح بسیاری از شرکت‌های خارجی برنامه‌های بسیار مفصلی را که اجرای آن متضمن منافع متناسب با شرایط اقتصادی کشور ما بود، به دولت ایران ارایه کرده بودند.^۲ فکر اصلی در طرح‌های ارایه‌شده این بود که با توجه به مسئله تمرکز جمعیت در ایران و مشخصات جغرافیایی ایران، راه‌آهن ایالات پرجمعیت و مناطقی که تولیدات مختلف فراوانی داشتند با یکدیگر و بازارهای جهانی، به صورتی که راه‌های زمینی تجارتي اروپا با راه‌های تجارتي کشورهایایی که در شرق ایران هستند مربوط شود و حمل کالا و مسافر از شرق به غرب کشور به وسیله راه‌آهن جریان یابد. اما منافع انگلستان ایجاب می‌کرد که راه‌آهن مرزهای جنوبی

۱. سیدعلیرضا ازغندی، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، تهران، سمت، ۱۳۸۴، ص ۴۷.

۲. نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق، تهران، مصدق، ۱۳۴۹ (نظریات مهندس کازاکوفسکی در خصوص راه‌آهن ایران).

ایران به مرزهای شمالی ایران مربوط گردد. احداث راه آهن به دستور مستقیم رضاشاه انجام گرفت و مخارج کشیدن راه آهن به طور عمده از مالیاتی که بر چای و شکر بسته شد تأمین گردید. با توجه به اینکه در ایران مصرف چای از جمله مصارف عمده طبقات و قشرهای کم درآمد و ضعیف محسوب می شد، می توان گفت که این طرح توسط انگلستان و با کاربرد نظامی به خرج محرومان ایران انجام شد^۱ و در جنگ جهانی دوم در خدمت اهداف نظامی متفقین قرار گرفت. حتی پس از پایان جنگ جهانی هم تا بهار سال ۱۳۲۴ هـ.ش که روس ها با زور و فشار بین المللی از ایران خارج شدند، راه آهن شمال تحت سیطره نظامیان روسی بود و در خدمت اهداف نظامی بیگانگان قرار داشت.

۵. اثرات دیوان سالاری استبدادی و اقتصاد بیمار در گرگان و دشت

یکی دیگر از مأموریت های حکومت بیست ساله پهلوی اول گسترش دیوان سالاری استبدادی و اقتصاد بیمار بود. رضاخان از یک سو چنین می پنداشت که موفقیت کودتا و دوام و قوام سلطنت مستبدانه اش مستلزم متمرکز کردن قدرت، برای سرکوب سریع کلیه مخالفان اعم از روستانشینان و شهرنشینان است. از سوی دیگر رایج بسیاری از خدمات ضروری برای بهره برداری از مالکیت های جدید کشاورزی و تولیدی - صنعتی که بدون دخالت مستقیم دولت امکان نداشت، ایجاد یک نظام گسترده اداری را اجتناب ناپذیر می ساخت (که اگر این نظام اداری به درستی در خدمت جامعه قرار می گرفت کمک شایانی به رفاه و آسایش مردم می نمود اما متأسفانه چنین نشد). انجام برخی فعالیت های تولیدی و خدماتی (تجاری، گمرکی و...) توسط دولت به سودجویی شاه و دیگر مالکان و سرمایه داران بزرگ دامن می زد. به همین دلیل کارخانه های بسیاری که توسط دولت دایر شده بود به محض رسیدن به مرحله سوددهی به مالکیت شاه و دیگران درمی آمد. انحصار تجارت خارجی و داخلی، کنترل ارز و نظارت بر

سپرده‌های بانکی، انتشار اسکناس و هدایت جریان پول نیز از دیگر راه‌های تمرکز امتیازات و اختیارات، میان گروهی انگشت‌شمار بود. مجموعه این عوامل، موجب قدرتمندی دستگاه اداری و افزایش کارمندان دولت به حدود ۱۱۰ هزار نفر شد. هزینه سالانه ارتش ۱۵۰ هزار نفری ایران که با توجه به جمعیت ۱۵ میلیون نفری آن زمان بسیار گسترده بود، حدود ۳۳/۵ درصد درآمد بودجه را در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ به خود اختصاص می‌داد و در شرایطی که نیاز حیاتی کشور به سرمایه‌گذاری‌های تولیدی در زمینه مسکن، بهداشت، سوادآموزی و فقرزدایی اکثریت مردم کاملاً مشهود بود، منبع اصلی هزینه‌های نظامی را مالیات- آن هم مالیات غیرمستقیم- تشکیل می‌داد.^۱ درست است که در شهرهای مختلف کشور از جمله در استان گلستان ادارات متعدد به‌ظاهر برای رتق و فتق امور مردم راه‌اندازی شده بود اما این مراکز دولتی چنان با مردم رفتار می‌کردند که گویی همه آنها افرادی بیگانه و از قوم مغول و متجاوز هستند. به‌طور مثال به گفته آقای رحیم‌زاده صفوی - یکی از کارگزاران حکومت رضاخان- این دیوان‌سالاری دولتی خود به بزرگ‌ترین دشمن طبقه روستایی مبدل شده بود؛ به‌طوری که در حقیقت ستمکاری ظالم‌ترین مالکان را از یاد روستایی می‌برد و موجب می‌شد که در مقابل تجاوز مأموران دولت، رعایای مظلوم همواره به دامان مالک بچسبند و خود را در پناه وی قرار دهند. زیرا یک‌بار که مأموران امنیه به بهانه ابلاغ یک احضاریه قانونی یا فلان مأموریت مالیاتی در خانه یک فرد روستایی وارد می‌شدند به مصداق ضرب‌المثل ایرانی «در خانه مور شب‌نمی‌طوفان است» کافی بود تا آذوقه سال روستایی نابود شود. حتی اگر یک‌بار که روستایی سر و کارش به حکم تشکیلات و مقررات غلط، به دوایر دولتی می‌افتاد و ناچار می‌شد از قریه خود تا مرکز ادارات سفر کند و روزهایی در درگاه این اداره و آن اداره سرگردانی بکشد کافی بود تا رشته‌های معیشت وی از هم گسیخته گردد.^۲

۱. ابراهیم رزاقی، *اقتصاد ایران*، تهران، نی، ۱۳۷۱، ص ۲۱.

۲. رحیم‌زاده صفوی، *اسرار سقوط احمدشاه*، تهران، فردوس، ۱۳۸۱، ص ۱۸۳.

دیوان سالاری رضاخانی اقتضا می‌کرد که در طول بیست سال حاکمیت رضاخان ادارات متعددی در سراسر کشور و از جمله در شهرهای مختلف استان گلستان تأسیس شود. اصل و اساس تأسیس مراکز دولتی اگر برای خدمت‌رسانی به مردم بود بسیار ارزشمند است. اما بررسی پرونده‌های اداری آن دوران که تعداد زیادی از آنها نیز در اختیار مؤلف می‌باشد، حاکی از این منظور نیست و بیش از آنکه در خدمت رفاه و آسایش جامعه و محرومان و مظلومان باشد در خدمت شخص شاه و تأمین منافع مالی و ثروت‌اندوزی او قرار داشت.

به عنوان نمونه ادارات بخش بندرگز (بندرگز سابق) استان گلستان عبارت‌اند از:

۱. ساختمان گمرک (قدیمی‌ترین ساختمان بندرگز) تأسیس سال ۱۲۸۱ شمسی و در دوره رضاخان هم ادامه داشت؛
۲. نظمیة (شهربانی) که در سال ۱۲۹۰ شمسی تأسیس شد ولی ساختمان دو طبقه جدید آن در سال ۱۳۱۳ شمسی احداث گردید؛
۳. معارف (اداره آموزش و پرورش) تأسیس سال ۱۲۹۳ شمسی و در دوره رضاخان در خدمت توسعه کشف حجاب و متحدالشکل کردن البسه قرار گرفت؛
۴. کارخانه برق حرارتی بندرگز تأسیس سال ۱۲۹۶ شمسی و در دوره رضاخان هم ادامه داشت؛
۵. حکومت بندرگز (اداره بخشداری) تأسیس سال ۱۳۰۴ شمسی؛
۶. بلدیه (اداره شهرداری) تأسیس سال ۱۳۰۵ شمسی؛
۷. ایستگاه راه‌آهن تأسیس سال ۱۳۰۶ شمسی؛
۸. مالیه بندرگز (اداره امور اقتصادی و دارایی) تأسیس سال ۱۳۰۶ شمسی؛
۹. جمعیت شیر و خورشید سرخ (جمعیت هلال احمر) تأسیس سال ۱۳۰۶ شمسی؛
۱۰. سجل احوال (اداره ثبت احوال و آمار) تأسیس سال ۱۳۰۷ شمسی؛
۱۱. اداره پست و تلگراف و تلفن مغناطیسی تأسیس سال ۱۳۰۷ شمسی؛
۱۲. اداره جنگلداری تأسیس سال ۱۳۰۸ شمسی؛

۱۳. بانک ملی شعبه بندر گز تأسیس سال ۱۳۰۸ شمسی؛

۱۴. فلاحت بندرجز (اداره کشاورزی) تأسیس سال ۱۳۱۰ شمسی؛

۱۵. اداره بهداری تأسیس سال ۱۳۱۰ شمسی؛

۱۶. اداره ثبت اسناد و املاک رسمی تأسیس سال ۱۳۱۱ شمسی؛

۱۷. ساختمان قصر پهلوی اول تأسیس سال ۱۳۱۵ شمسی؛

۱۸. امنیه (گروهان ژندارمری) تأسیس سال ۱۳۱۶ شمسی.^۱

اساساً پیدایش رژیم رضاشاهی با یک رشته تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی و سازماندهی در دستگاه دولت و در نتیجه ترکیب گروه‌ها و طبقات اجتماعی همراه بوده است. این دگرگونی از این جهت قابل توجه است که قشر جدید به قدرت رسیده، تجربه‌ای در حاکمیت نداشت. این قشر تازه برای تحکیم موقعیت خویش از یک سو، با استفاده از نیروی نظامی دست به سرکوب و قلع و قمع مخالفان می‌زد و از سوی دیگر، یک رشته «اصلاحات» را به نام تجدیدطلبی (مدرنیزاسیون) که سابقه فکری در انقلاب مشروطیت داشت، مدنظر قرار می‌داد. اصلاحات رضاشاه قبل از هر چیز در ارتباط با ارتش و قوای انتظامی بود که خود او در رأسش قرار داشت و تجربه کافی در پس و پیش کردن مهره‌ها را دارا بود. ایجاد نظم نوین در ارتش، منحل کردن نیروی قزاق، تأمین نیروی نظام وظیفه اجباری به سبک نو و رسیدگی به تغذیه و مهمات ارتش، لباس و وسایل جنگی از جمله این اصلاحات بود. فرماندهان لشکری و کشوری به‌ویژه برای استان‌های آذربایجان، گیلان و خراسان از میان ارتشیان برجسته انتصاب می‌شدند. در واقع هر کدام از این افراد نظیر سرلشکر آیرم و سرلشکر طهماسبی در موقعیت خود از امکانات نامحدود دیکتاتوری برخوردار بودند. طرز کار و روش اداره استبدادی کشور به وسیله رضاشاه سرمشقی برای این فرماندهان به‌شمار می‌آمد.^۲

۱. فرهاد صحابی‌فرد سنگسری، *جغرافیای تاریخی شهر بندرگز و روستاهای تابعه آن*، تهران، علوم نوین، ۱۳۷۲، ص ۱۱۴-۱۱۳.

۲. ابراهیم فیوضات، *دولت در عصر پهلوی*، تهران، چاپخش، ۱۳۷۵، ص ۴۶-۴۵.

فرماندهان ارتش در استان‌های مهم کشور، دیکتاتوری‌های کوچکی را شکل دادند و جای حکومت‌های خانخانی گذشته را گرفتند. ارتش، بیش از هر نیروی اجتماعی فعال بود و وزارتخانه‌ها و امور دولتی فعال شدند و کوشش می‌شد به سبک نوین اداره بشود. هرج و مرج تا حدودی جایش را به ثبات نسبی داده بود. اما فضای دیکتاتوری حاکم بر دولت و جامعه و فعال بودن نیروی خارجی امکان خلاقیت را از گروه‌های روشنفکر داخلی می‌گرفت.^۱

البته به طور قطع رضاشاه در ارایه اصلاحات ایران تنها عمل نمی‌کرد بلکه دستیاران و حامیان روشنفکر و تحصیلکرده‌ای بودند که وی را در این امر یاری می‌دادند و اینها عموماً تحصیلکرده غرب و از اعضای برجسته روشنفکران زمان خود بودند؛ مثل تیمورتاش، داور، تقی‌زاده و فروغی.^۲

در دوره رضاشاه به منظور صنعتی کردن کشور، دولت اقدام به تأسیس کارخانجات قند، سیمان، نساجی، شیمیایی، کنسرو، صنایع خشکبار، کشت تنباکو، چای، کشف معادن و... کرد. اما تا شهریور سال ۱۳۲۰ یعنی هم‌زمان با آغاز جنگ جهانی دوم در ایران تنها تعداد ۲۹۵ واحد صنعتی (دولتی و خصوصی) در ۲۲ رشته صنعت به‌وجود آمد. در این دوره دولت بخش بزرگی از صنایع را به استثنای صنایع نفت که وابسته به سرمایه خارجی بود تحت نظارت داشت. دولت تجدید سازمان صنعتی را خود به عهده گرفت و کارخانه‌های جدید با سرمایه دولت به‌وجود آمدند.^۳ در این دوره بیست‌ساله بخش قابل توجهی از کارخانجات که با بودجه دولتی احداث می‌شد متعلق به رضاخان بود؛ به عبارت دیگر، در این دوره دستگاه دیوان‌سالاری رژیم به‌جای آنکه در خدمت مردم باشد، نقش پیمانکار خصوصی رضاخان را ایفا می‌کرد؛ به‌طور مثال او بیست تراکتور به اداره فلاح (کشاورزی) گرگان داد تا به‌جای

۱. همان، ص ۵۲.

۲. علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، پروین/

معین، ۱۳۷۲، ص ۱۳۵.

۳. م. سوداگر، رشد سرمایه‌داری در ایران، پازند، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۸۸.

آنکه در خدمت کشاورزان منطقه قرار گیرد آنها را در اراضی سلطنتی رضاخان به‌کار اندازند.^۱ انحصار دولت بر بازرگانی خارجی (سال ۱۳۱۰هـ.ش) و در سایر بخش‌های اقتصادی، به این دستگاه امکان داد تا با استفاده از اهرم‌های اقتصادی و قدرت مالی تسلط خود را در زمینه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گسترش دهد. با وجود این، موج صنعتی کردن از بالا تحت عنوان مدرنیزه کردن صنایع به‌وسیله دولت، باعث دگرگونی در ساخت کشور و تبدیل آن به کشوری واقعاً صنعتی نشد. حتی پایه‌ای برای رشد و توسعه انجام‌یافته صنایع بعدی هم نشد. بخش بزرگ کشاورزی نتوانست از طریق صنعتی کردن موجود به بهره‌وری و بازدهی بیشتری دست یابد. صنایع کارگاهی گسترده که دارای تاریخ پربراری از گذشته بود در ناتوانی به‌سر می‌بردند و نمی‌توانستند نیروی کار ماهری برای بخش صنعت ماشینی آماده نمایند. با اینکه در آخر دهه ۱۳۱۰، ۲۰ درصد کل بودجه کشور صرف ایجاد و توسعه صنایع می‌شد اما تسلط بوروکراسی، سوء مدیریت، کارکنان زاید، استفاده نادرست از ماشین‌آلات، آشنا نبودن با تکنیک جدید، هزینه بالای مواد خام، بالا بودن نرخ حمل‌ونقل و به‌ویژه رقابت کالاهای خارجی موجب شده بود صنایع دولتی سالانه حدود ۷۰-۵۰ میلیون ریال زیان بدهد.^۲ این طرز مدیریت کشور اثرات منفی و خسارات جبران‌ناپذیری را در مدیریت آینده کشور بر جای گذاشت که عبارت‌اند از:

۱. در میان گروه‌های حاکم بر کشور، افرادی اصیل، خودساخته و توانا، به ندرت رو به رشد نهادند؛

۲. استبداد فردی در ارتش و فساد اداری در دیوان‌سالاری اداری تقویت شد؛

۳. با وجود رشد اندک اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کیفیت رو به کاهش گذارد و روند وابستگی به صنعت و تکنولوژی بیگانه رو به رشد نهاد؛

۱. عبدالعلی لهسایی، همان، ص ۷۴.

۲. ابراهیم فیوضات، همان، ص ۵۰-۴۹.

۴. ناامنی در پست‌های حساس دولتی باعث شد که مسئولیت و وجدان کاری در مدیریت دولتی تضعیف شود؛

۵. عدم اطمینان و ناباوری از خود، دامنه گسترده اجتماعی یافت و در نتیجه اعتماد به نفس و خودباوری در میان مردم و کارگزاران دولت خاموش شد؛

۶. با اینکه ارتش در همه‌جا حضور داشت اما همین ارتش مجهز به ساز و برگ نوین، به علت ناباوری و شخصیت ندادن به فرماندهان و نداشتن جایگاه محکم در میان مردم و قبول فرمان‌های کورکورانه دیکتاتوری، در شهریور ۱۳۲۰ با ورود قوای متفقین به ایران یک روز هم مقاومت نکرد و تسلیم بلاشرط نیروهای بیگانه شد.

در واقع اصلاحات دوره رضاشاهی، چه در زمینه ارتش و چه در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اداری نتوانست پایه روند صنعتی کردن ایران را پی‌ریزی نماید؛^۱

۷. مهم‌ترین ویژگی دیوان‌سالاری آن دوره این بود که ساختار چنین سیستمی از بنیان خراب بود و به منظور خدمت به جامعه ایران بنا نشده بود بلکه کلیت آن در خدمت اهداف شخصی شاه و خاندانش قرار داشت نه مردم. نتیجه این دیوان‌سالاری استبدادی، تولد غول اختناق و ایجاد یک جامعه صددرد صد امنیتی با اقتصادی بیمار و انبوهی از مردم فقیر بود؛ برای نمونه در سال ۱۳۰۸ هـ.ش مزد روزانه یک کارگر دو قران بوده در حالی که قیمت یک «من»^۲ نان ۲ قران و نیم؛ قیمت یک «من» برنج ۴ قران و ۱۰ شاهی و قیمت یک «من» جو ۳۰ شاهی در آن سال بوده است.^۳ یعنی مزد یک روز یک کارگر حتی کفاف یک من نان یک خانواده را نمی‌داد. در صورتی که نان در آن سال‌های سیاه رضاخانی قوت لایموت مردم بود که اگر هر روز هم کار می‌کردند باز با این دستمزد و گرانی مواد غذایی، قادر به سیر کردن شکم خانواده خود نبودند.

۱. همان، ص ۴۸-۴۶.

۲. هر من معادل ۲ کیلو و ۸۰۰ گرم می‌باشد.

۳. بهار، سال ۱۳، شماره ۶۵۴، یکشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۰۸، ص ۲ (ضمناً هر قران برابر با ۲۰ شاهی بود).

◆ سخن پایانی

بیست سال وقت و انرژی حکومت رضاخان به‌جای آنکه صرف رفاه مردم و توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه شود، صرف مبارزه با لباس و حجاب زنان و تکایا و عزاداری محرم و بستن مساجد و سرکوب مردم بی‌گناه، توسعه پرخرج ارتش و تصاحب اراضی و سرمایه‌های مردم برای شخص شاه و افزایش ظلم و تعدی به قشرهای مختلف و سرکوب عشایر سختکوش و گسترش دیوان‌سالاری بیمار و وابستگی به خارج و سکولاریزه کردن جامعه اسلامی و نابودی فرهنگ ملی و دینی شد. به راستی جای تعجب است که فردی مثل رضاخان به‌جای تمرکز قدرت فوق‌العاده خود بر عمران و آبادانی، همه عزم خود را جزم کرد تا ارزش‌های دینی و فرهنگی جامعه ایران را نابود کند! اگر وی چنین نمی‌کرد به علت سرکوب غائله‌های جدایی‌طلبانه در نقاط مختلف کشور، محبوبیت بیشتری در جامعه می‌یافت و می‌توانست به‌جای ایجاد تنفر و نارضایتی، از مشارکت مردم مسلمان در توسعه کشور بهره‌برداری نماید و ایران را به عنوان نمونه یک کشور اسلامی و شیعی توسعه‌یافته به ملل دنیا معرفی کند. اما او نه تنها چنین نکرد بلکه کاملاً عکس این ایده را اجرا کرد و همه را از خود ناراضی و متنفر نمود. چنان‌که دیدیم او با کودتای ۱۲۹۹ اندک دستاوردهای انقلاب مشروطه را هم در زمینه آزادی‌ها و حقوق انسانی از میان برد. محمدرضا نفیسی در کتاب خود می‌نویسد:

با به سلطنت رسیدن رضاخان و تحکیم سیطره و گسترش قدرت مطلقه دولت مرکزی، بحث‌های داغ روزنامه و مذاکرات آتشین مجلسیان به‌تدریج و به همراه آزادی توأم با هرج و مرج سال‌های پس از انقلاب مشروطه فروکش کرد. روزنامه‌ها، مانند روزنامه‌های اواسط و اواخر دوران محمدرضاشاه، مطالب خواندنی و خوانندگان خود را از دست دادند... مجله‌های تخصصی‌تر که تا این زمان، جنبه‌ای انتقادی نیز داشتند، در بهترین حالت، صرفاً، به ارایه مسائل تخصصی یا دقیق‌تر بگوئیم، فنی پرداختند... رضاشاه که در وهله نخست برای برانداختن ملوک‌الطوایفی و مبارزه با ناامنی و

نابسامانی‌های فزاینده اجتماعی - اقتصادی به قدرت رسیده بود، پس از رسیدن به هدف‌های مزبور بنا به سنت غالب پادشاهان مقتدر ایران، با اختناق شدید و اعمال خودکامه قدرت، موجب امحای زمینه‌های بسیار سست موجود برای گسترش علم و اندیشه اجتماعی شد.^۱

همچنین ابراهیم فیوضات در این خصوص می‌گوید:

رژیم شاهنشاهی از یکسو محتوای اصالت و خلاقیت مردم را گرفت و از سوی دیگر سبب شد آنها با فرهنگ و هنر گذشته نیم‌قرن «رنسانس فکری» یا تحولات فکری دوره مشروطیت فاصله بگیرند و نسل جدید را به بیگانگی از خود و از توان بالقوه خویش، بکشانند... مدرنیزه کردن دستگاه اداری و دیوان‌سالاری در جهت از هم پاشیدن نیروهای مخالف صورت گرفت. ایجاد فضای تازه سیاسی، با استراتژی گسست فزاینده در روند مبارزه مردم برای کسب استقلال و عدالت اجتماعی همراه بود. جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت و جنبش جنگل از ذهن مردم فاصله گرفت و به فراموشی سپرده شد. این سیاست، گرایشی بدان داشت که جنبش‌های اجتماعی و سیاسی گذشته را به انزوا بکشاند و اصالت آنها را کمرنگ نشان دهد. رژیم جدید پیوند فرد را با گذشته‌اش قطع کرد. تجارب پربار گذشته که منبع الهام مردم ما بود به تدریج از یادها رفت و نسلی بی‌ریشه و بی‌اهمیت باقی ماند که به سادگی می‌توانست پذیرای هر نوع انحراف باشد.^۲

به همین علت چنین نسلی از درون به‌شدت از رضاخان متنفر بودند و حتی پس از حمله متفقین به ایران به‌رغم مشکلات و مشقت‌های بی‌شماری که نصیب جامعه شد، از رفتن و برکناری رضاخان خشنود شدند و از تبعید او رضایت داشتند. دیکتاتوری سیاه بیست‌ساله گرچه در شهریور ۱۳۲۰، با ورود قوای متفقین به ایران یک‌روزه از هم پاشید و مردم با وجود نیروهای متجاوز بیگانه اندکی احساس آزادی از استبداد رضاخانی کردند، اما به تدریج

۱. محمدرضا نفیسی، نگاهی به سیر اندیشه اقتصادی در عصر پهلوی، تهران، طرح‌نو، ۱۳۷۱، ص ۱۲.

۲. ابراهیم فیوضات، همان، ص ۵۵-۵۴.



محمدرضا شاه جانشین رضاخان، همچون پدرش مسیر دیکتاتوری خودکامه را در پیش گرفت و ۳۵ سال ظالمانه بر اریکه قدرت حکمرانی نمود.